



سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

شماره ۵۸

سرطان ۱۳۹۹، جولای ۲۰۲۰

درس‌هایی از اعتراضات ضدنژادپرستی در آمریکا



یونس سلطانی

جامعه به طبقات اجتماعی که با شروع مالکیت خصوصی بر وسایل تولید عینیت یافته است، مبارزه میان طبقات مختلف همواره به اشکال گوناگون جریان داشته و تنها با محوریت طبقات که خواست نهایی سوسیالیسم است، می‌تواند نکته پایانی بر آن نهاده شود.

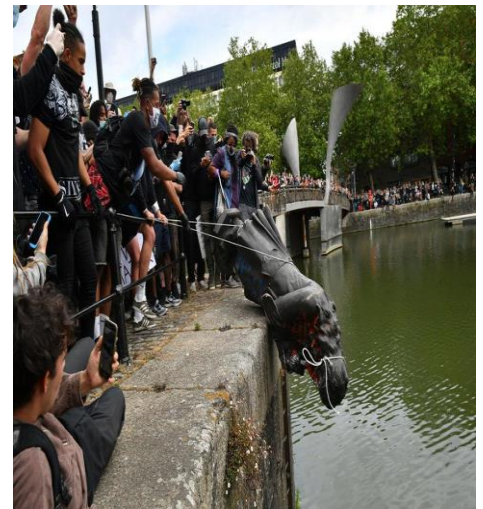
جامعه سرمایه‌داری و قدرت حاکمه بورژوازی همواره در تلاش بوده و است که موجودیت طبقات و تضاد منافع طبقات متخاصم به عنوان نیروی محرکه همه مصادف‌های اجتماعی به حاشیه رانده شود و مسایل فرعی دیگر که

در جوامع طبقاتی سهم انسان‌ها در استفاده از ثروت‌های اجتماعی نه بر مبنای نیاز بلکه بر اساس موقعیت اجتماعی و تعلق طبقاتی آنها تعیین می‌گردد. ضرورت حاد تأمین نیازهای اساسی اقشار و طبقات فرودست از یکسو و سعی طبقات حاکم در جهت تداوم تسلط بر ثروت‌های اجتماعی، کنترل آن‌ها و حفظ و ادامه سیادت طبقاتی شان از سوی دیگر، نیروی مادی مبارزه تعطیل ناپذیر را میان طبقات تأمین می‌نماید. به همین دلیل از زمان آغاز تقسیم

خود فرایند جانبی تصادم منافع طبقاتی اند، به عنوان علت جازده شوند. اگر کاربرد این تاکتیک و تأثیر آن در ایجاد شکاف میان طبقات محکوم نبود، طبقه حاکم نه از نظر نیروی انسانی و نه از نظر حقانیت، هیچگاهی نمی‌توانست توان ایستادن در برابر کتله عظیم فرودستان را داشته باشد. زدودن بار طبقاتی از مفاهیم پدیده‌های اجتماعی، خلق ارزش‌ها، نمادها و هویت‌های مهندسی شده برای آحاد جامعه از همپهن منطق امکان‌قرار دادن افراد مربوط به یک طبقه در برابر هم آب می‌خورد. با خلق ارزش‌ها و هویت‌های مبنی بر تعلقات نژادی، جغرافیایی، باورها... در راستای حفظ و تداوم منافع طبقات حاکم، اصلی‌ترین مشترکات انسانی و طبقاتی از نظرها پنهان نگهداشته می‌شوند. تجسم این تاکتیک را می‌توان در موج اعتراضات خیابانی "زنده‌گی سیاه پوستان مهم است"، در رویایی معترضان جناح‌های مختلف، و هم‌چنان در صفت به کار برده شده (سیاه پوستان)، که نشان می‌دهد چالش‌های که رنگین پوستان آمریکا با آن مواجه هستند، فرا طبقاتی است، مشاهده کرد. گویا معضل اصلی صرفاً به دلیل رنگ پوست افراد بوده و تضاد‌های طبقاتی نقشی در آن ندارد.

فشارهای شدید اقتصادی، عمیق شدن و گسترش فاصله طبقاتی، کمتر شدن سهم فرودستان از ثروت‌های اجتماعی که عمدتاً محصول نیروی کار خود آنهاست، همه سبب گردیده‌اند که رویا رویی منافع طبقات

ادامه در صفحه ۲



در این شماره: کارگران میهن ندارند! (صفحه ۵)؛ زمینه سازی شکل‌یافتن یک الترناتیو کارگری (صفحه ۷) گزارش تظاهرات در اعتراض به بدرفتاری، تحقیر و کشتار کارگران مهاجر افغانستانی توسط رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی در ایران (صفحه ۱۵)؛ نگاهی به زنده‌گی و کارنامه زنده‌یاد رفیق شریفی (صفحه ۱۶)؛ کشتزار خوانده شدن زنان در قران (صفحه ۱۷)؛ آراء و نظرات فلاسفه و دانشمندان در باره دین (صفحه ۱۹)؛ فراخوان برای ایجاد نهاد همبسته‌گی در دفاع از حرمت و حقوق کارگران و... (صفحه ۲۲)

درس‌هایی از اعتراضات...

متخاصم متناسب به فشار وارده، خشن‌تر گردیده و ضعیف‌ترین طبقات و اقشار بیشتر از همه در معرض خشونت‌های بی‌رویه قرار گرفته و در صف اولین قربانیان باشند.

موج اعتراضات خیابانی ضد نژاد پرستی که مرزهای آمریکا را در نوردیده و ماهیت دموکراسی بورژوازی را که ادعا می‌نماید همه افراد در برابر "قانون" یک‌سان اند، به خوبی به نمایش گذاشت. آنگونه که در حیطه توان و پوتانسیل چنین اعتراضاتی وجود دارد، در بهترین حالات فقط می‌تواند با ایجاد تغییرات شکلی مرزهای قدرت حاکمان را قدری به عقب براند. چون ایجاد تغییرات ظاهری نمی‌تواند تغییری در ماهیت سیستم حاکم که بر نابرابری انسان‌ها استوار است، ایجاد کند؛ رجعت به میکانیسم‌های قبلی اعمال قدرت و زورگویی نهاد‌های حافظ قدرت بلافاصله بعد از ضعیف شدن جنبش هر آن محتمل است. برگشت دوباره نیروهای پولیس به میدان‌هایی در شهر سیاتیل که قبلن در اثر فشار معترضین از آن جاها رانده شده بودند و بیرون راندن معترضین از آن نقاط، نمونه‌ای از آن است. علی‌الرغم وجدیت نواقص، اعتراضات خیابانی ضد نژاد پرستی که با قتل دو سیاه‌پوست توسط پولیس در آمریکا کلید خورده و کماکان در جریان است، پیام‌های مهم ذیل را در خود نهفته دارد:

۱- اعتراض‌های خیابانی هر قدر که قدرتمند و فراگیر هم باشند، تا زمانی که علت اصلی ناهنجاری‌های اجتماعی را آماج قرار نداده و

هدفمند در پی تغییر بنیادی نظامی که پایه‌های هستی‌اش را تفاوت طبقاتی، تبعیض، استثمار، خشونت، فقر... تشکیل می‌دهد نباشند در بهترین حالت نمی‌تواند دست آوردی فراتر از پیروزی‌های مقطعی که در تغییر شکل محدود می‌مانند، داشته باشد.

متهم ساختن "دیریک چاوین" و "استیفان ری" به عنوان عاملان بالقوه قتل رنگین‌پوستان و محکومیت آن دو نمی‌تواند عامل رفع تبعیض و نابرابری تاریخی بر بخشی از جامعه باشد. در حالی که دستگاه پولیس و تفنگداران نظام همچنان در خدمت صیانت و پاسداری نظام و مناسباتی که اساس اش بر تبعیض و نابرابری نهاده شده است سر جای خودش باقی مانده و هر روز منابع هنگفتی برای حفظ و بهبود کیفیت عملکرد آنها نیز هزینه‌گردد؛ رنگین‌پوستان که بخش اعظم جمعیت آنها را فرودستان جامعه و کارگران تشکیل می‌دهند، هیچ‌گونه مصونیتی نمی‌توانند داشته باشند. تحت تأثیر تبلیغات نظام و تحمیل از خود بیگانه‌گی بر آحاد جامعه، حتی شرکت‌کننده‌گان در اعتراض به قتل جورج فلوید و معترض به خشونت پولیس، از تصور عدم حضور پولیس در ایجاد "بی‌نظمی" در جامعه بر خود می‌لرزند. نکته در خور مکث دیگر در اعتراضات کنونی آمریکا این است که هدف اعتراضات عدالت خواهی است نه برابری طلبی. به این مفهوم که هدف تغییر قوانین موجود که در اصل برای تأمین منافع یک طبقه بر طبقه‌ی دیگر ایجاد شده‌اند، نیست. بلکه تطبیق یکسان آن بر آحاد جامعه است. که در بهترین حالت نمیتواند به برابری اجتماعی انسانها در گرفتن سهم شان از ثروت اجتماعی منجر گردد.

۲- در موجه بودن اعتراضات در دفاع از حق زنده‌گی انسانهایی که به دلیل رنگ و نژاد در معرض ستم مضاعف قرار دارند کوچکترین تردیدی وجود ندارد. وظیفه‌ی هر

انسان شرافتمند و برابری طلب است که از آن حمایت بیدریغ نماید. اما مشکل این جنبش و جنبش‌های دیگری مانند جنبش‌های فمینیستی که عامل ستم بر زن را در جنسیت می‌بینند این است که فرا طبقاتی هستند. جنبش‌های فرا طبقاتی علی‌الرغم موجودیت خواسته‌های برحق، نمی‌توانند ره‌گشا باشند، چون حقانیت یک جنبش نمی‌تواند الزاماً ضامن موفقیت آن باشد.

ادامه در صفحه ۳

"انکال مختلف مالکیت و شرایط هستی اجتماعی را رو بنای جامعی از انواع احساس‌ها و بندارها و شیوه‌های ویژه تفکر و جهان بینی پو شانده است. مجموع طبقه تمام رو بنا را بر پایه شرایط مادی خود و مناسبات وابسته به آن ایجاد می‌کند و به آن شکل می‌دهد."

(کارل مارکس هجدهم برومر لوئی بناپارت)

زنده باد سوسیالیسم!

درس‌هایی از اعتراضات...

۳- یکی از نتایج ملموس و بسیار عالی جنبش اعتراضی علیه تبعیض نژادی این است که دامنه اعتراضات و نقد محدود به جنایت کاران و متهمان فعلی باقی نمانده، نمادها، فیگور و اشخاصی را که در مقاطعی از تاریخ به گونه‌یی در جنایات، به برده گی کشیدن انسان‌ها و کشتارهای نژاد پرستانه به صورت مستقیم یا غیرمستقیم دست داشته‌اند، نیز مصون نمانده‌اند. دولت‌ها ناگزیر شده‌اند برای جلوگیری از گسترش و ادامه اعتراض‌های خشمگین معترضان، با برچیدن مجسمه‌ها، تغییر نام میادین و خیابان‌ها، به معترضین امتیاز بدهند. در بلژیک حتی مجسمه پدر بزرگ شاه فعلی به دلیل به استعمار کشیدن کشورها و ایجاد زمینه‌ای برای برده داری و تجارت برده، برچیده شد. مجسمه کریستیف کولومبوس که نماد افتخار و گسترش عظمت استعمارگران غرب است، نیز تاب اعتراضات معترضین در سنت پاول مینه سوتا را نیاورده و به زیر کشیده شد.

عقب نشینی دولت‌ها و نظام حاکم در قبال به زیر کشیدن نمادهای تبعیض و نابرابری تاریخی بیانگر به رسمیت شناختن جنایات رفته بر مردم بوده و نشان دهنده این واقعیت است که اعتراض‌های متشکل، حتی در محدوده یک اعتراض که یک عکس العمل مقطعی برای بر آورده شدن خواسته‌ی محدودی است، جنایتکاران را نمی‌گذارد در امان بمانند.

عاملان و حامیان نسل کشی در رواندا یکی پس از دیگری دستگیر و محاکمه می‌گردند. دستگیری (

فلیسن کابوگا) در فرانسه که یکی از حامیان مالی افراط گرایان قوم هوتو که هشتصد هزار انسان را به دلیل تعلق شان با توتسی‌ها در سال ۱۹۹۴، جلو چشم صلح بانان بی تفاوت فرانسوی سازمان ملل قتل عام نمودند، آخرین مورد آن است.

جنایاتی ازین دست محدود به جغرافیای خاص، زمان مشخص و تبار خاصی نیست. ناسیونالیسم، تبارگرایی، نفرت پراکنی و تقسیم انسان‌ها بر مبنای تعلقات نژادی، جغرافیایی و باورها که عمده‌ا به عنوان هویت‌های ثانوی بر انسان‌ها تحمیل شده است محصول یک نظام اقتصادی سازمان یافته‌ی است که در مفهوم مدرن در بستر سرمایه داری رشد نموده و محصول تضاد منافع طبقاتی است.

باشنده گان جغرافیای افغانستان نیز بارها رنج مشقات و جنایات ناشی از نژاد باوری را متحمل شده‌اند. جنایاتی که گاه به قتل و آواره گی بیش از نصف نفوس یک جامعه معین منجر شده است. ولی در طول زمان علاوه بر آنکه مسببین عمده‌ا به دلیل تعلقات خاندانی با حاکمان بعد از خود شان، به محاکمه کشانیده نشدند بلکه جنایات شان هم به رسمیت شناخته نشده و بدتر از همه حتی پرداختن به آن جنایات شدیداً ضدانسانی، قوم گرایی و نفرت پراکنی خوانده شده و یا هم آن جنایات و هنجارهای ضدانسانی به همه افراد متعلق به تیره و تبار ستمگران در تاریخ سیاسی کشور تعمیم داده می‌شود.

به عنوان مثال قتل عام مردم هزاره، نورستانی‌ها و باشندگان سمت شمال، مردم شینوار، اندر... در زمان حاکمیت امیر ماکیاولیس، عبدالرحمن، که شرح وقایع و شیوه نسل کشی مردم در سراج التواریخ که از تصحیح خود امیر نیز گذشته است، شرح تذکار داده شده است. عبدالرحمن به شیوه طالبانی با توسل به دین و با کنترل احساسات و عواطف مردم مقدمات حمله به مناطق هزاره

نشین را تدارک می‌بیند. در جلد دوم، صفحه ۳۰۳ سراج التواریخ، از قول عبدالرحمن چنین آمده است: " این مردم که در بین غزنین و قندهار اند اکثر بیرون از جاده اطاعت خدا و رسول می‌باشند، این مردم، بیشک معین و یاور مخالفین دین اند و کفار را نصرت می‌دهند... حیرانم که این مردم کی مسلمان خواهند شد. "عبدالرحمن در کتاب خاطراتش (تاج التواریخ) می‌نویسد: "حالا شما مردم افغان را چه شده، چرا هوش به سر آورده ملک و زمین گروه رافض را که دشمن دین شما هستند، متصرف نمی‌شوید؟". عبدالرحمن تصرف اراضی و زمین‌های هزاره‌ها را ضرورت دین و ایمان می‌خواند. مع الوصف پرداختن و صحبت کردن از نسل کشی عبدالرحمن آگاهانه حمله بر قوم و دشمنی با همه پشتون‌ها تبلیغ می‌گردد.

هدف از بازگویی واقعات تلخ نسل کشی در تاریخ سیاسی افغانستان مخصوصاً نسل کشی هزاره‌ها، به هیچ وجهی تحریک احساسات ناسیونالیستی و تبارگرایانه ادامه در صفحه ۴

سوسیالیسم کارگری د

افغانستان دکارگرانو او

زیارایستونکو غرڈی،

راشی د هر راع طبقاتی جبر

پر ضد دغه غرڈا جگ او

بلنه لاپسی پراخه کړو!

تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

درس‌هایی از اعتراضات...

نیست. هدف بیان او بزرگ‌ترین ستم و نسل‌کشی است که نباید با زدن بر چسب نفرت پراکنی مسکوت گذاشته شده و عاملان آن جنایات از نقد مصون بمانند. تاکتیک مسکوت گذاشتن جنایات عبدالرحمن با توجیه جلوگیری از نفرت‌پراکنی و یا وارد کردن اتهام تبارگرایی به فرد منتقد این تاریخ خونبار بی‌شبهت به واکنش صهیونیست‌ها در برابر انتقاد از جنایات دولت اسرائیل در قبال فلسطینی‌ها نیست. هر زمان از جنایات غیرانسانی دولت اسرائیل در برابر فلسطینی‌ها ذکر می‌آید، فوراً به آن نقد برچسب یهود ستیزی زده می‌شود.

اشخاص و افرادی هستند که برای گریز از خوردن برچسب تبارگرایی از تلاش سیستماتیک برای بیداری وجدان اجتماعی - تاریخی در اعتراض به جنایات و جلوگیری از تبریۀ جنایتکاران انسان ستیز، چه در گذشته و چه در حال، جلوگیری می‌نمایند.

عده دیگری صرفاً به دلایل سیاسی و به منظور عقب راندن حریفان سیاسی از حیطة سنتی قدرت شان، کشتارهای نژاد پرستانۀ عبدالرحمن، گلبدین حکمت یار و طالبان را نقد می‌نمایند، و هدف شان نه تلاش برای پایان دادن به نژادپرستی که برعکس تعویض آن با تبارگرایی خودی می‌باشد. لطیف پدرام، فعالین جنبش‌های موسوم به روشنایی و رستاخیز که به جانمایی چون ربانی، مزاری و احمد شاه مسعود به عنوان الگو می‌نگرند، از این دسته اند.

بخش دیگری از فعالان اجتماعی که ظاهرآ به مصونیت دادن و تبریۀ جنایتکاران تبارگرا و نژادباور

اعتراض دارند، ناشیانه در تلاش اند تا با اصلاح سبک کار دولت موزاییک غنی و عبدالله معضل تعصب‌های نژادی را حل نمایند. و این درحالیست که دولت بنا بر ماهیتش و به عنوان نماینده طبقه بی‌که ابزار تولید را در اختیار داشته و از تمام وسایل ممکن نفرت‌پراکنی (دین، تعلقات نژادی، سمت‌گرایی) برای تأمین بقایش استفاده می‌نماید.

دولت مهندسی شده غنی و عبدالله حتی قادر به پیش‌برد امور متعارف یک دولت هم نبوده و علاوه بر آنکه قادر به تأمین امنیت نیست، گله‌گله تروریست‌های طالبان را که براساس سبک کار اخلافش "عبدالرحمن"، یعنی نفرت‌پراکنی، برچسب رافضی و کافر زدن، ایجاد وحشت، مطلق‌العنانی و نژادباوری عمل نموده و حتی از بریدن گلوی اطفال باکی ندارند، با دادن خلعت آزاد می‌نماید. دولتی که با (جوگی)‌ها براساس سیستم کاست عمل نموده و اطفال آنها را به دلیل نداشتن تذکره از کسب سواد و دانش و رفتن به مکتب محروم کرده و از تمام امکانات تأمین اجتماعی، حتی خدمات صحی محروم گردانیده است. و بلاخره دولتی که به جز استفاده سیاسی از حق رأی کوچی‌ها و گزینش عده بی‌منفعت‌جو و فرصت‌طلب به عنوان نماینده کوچی‌ها در پارلمان، هیچ کاری برای بهبود شرایط زنده‌گی فوق‌العاده دشوار و غیرانسانی ایشان انجام نداده و از رویارویی آنها و باشنده گان محلی که هر دو برای بقای شان در برابر هم قرار می‌گیرند، به نفع استمرار قدرت و موجودیت خودش استفاده می‌نماید. دولتی با این مشخصات کمترین ظرفیت اصلاح را نداشته و یگانه آلترناتیف موجود سرنگونی آن است.

اما تا زمان ایجاد تغییر بنیادی نمی‌شود وظایف دموکراتیک خویش را در قبال چالش‌های موجود که دولت پوشالی غنی و عبدالله و حامیان بین‌المللی آن‌ها، بخشی از آن است تعطیل کرد. همزمان با مبارزه مستمر طبقاتی، بایست وجدان اجتماعی جامعه را در قبال جنایات

ناشی از نژادباوری فراتر از حد یک عکس‌العمل بیدار کرد. آنگونه که در جنبش اعتراضی علیه قتل جورج فلویید اتفاق افتاد؛ برای برچیده شدن نمادها و نام‌هایی که می‌توانند به بازتولید ذهنیت‌های نژادپرستانه و نفرت‌پراکنی کمک نمایند، تلاش مستمر و با برنامه صورت گیرد.

همۀ انسان‌های آزادیخواه و برابری‌طلب برای پیاده کردن و به ثمر نشاندن نکات ذیل مسؤولیت دارند:

۱- بایست فرهنگ اعطای مصونیت به جنایت‌کاران و عاملان و مجریان جنایات و نسل‌کشی متوقف گردد.

۲- بایست به پاس احترام به قربانیان جنایات و نسل‌کشی، نسل‌کشی‌های جانمایی چون امیر عبدالرحمن، گلبدین حکمتیار، عبدالعلی مزاری، احمدشاه مسعود، جنرال دوستم و دیگر رهبران جهادی به رسمیت شناخته شده و از قربانیان پوزش طلبیده شده و یک روز به نام اعتراض به نسل‌کشی در تقویم گنجانیده شود.

۳- اماکن، عمارات، مکاتب، دانشگاه‌ها و جاده‌هایی که به نام جانیمان معلوم الحال نامگذاری شده اند، هم به دلیل احترام به بازمانده گان قربانیان و هم برای جلوگیری از بازتولید آن افکار شدیداً غیرانسانی، تغییر نام داده شوند.

۴- دادن امتیازات مادی یا معنوی به افراد و مناطق بر اساس تعلقات تباری، سمتی یا باورها بی‌که عاری از هرگونه منطق بوده و در راستای حمایت و ادامه تفکرات و کنش‌های نژادپرستانه است، بایست در اسرع زمان متوقف گردد.

۵- کتب تاریخ که در مکاتب تدریس می‌گردند باید به بازگویی غیر جانبدارانه و بزرگ‌ترین واقعات تاریخی

ادامه در صفحه ۶

بگذار طبقات حاکم در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی‌دهند، اما جهانی را به دست خواهند آورد!

کارگران میهن ندارند!



جواد طیب

پرداختن به یک واقعیت و یک بیماری در جامعه و شرایط کنونی است. مسأله این است که متأسفانه، بخش زیادی از کسانی که سنگ دفاع از کارگران را به سینه می‌کوبند، در کنار جریان‌ها و شخصیت‌های راست بورژوا و ناسیونالیست‌های قومی، چه آن‌هایی که برای بدرفتاری علی‌پور توجیه آوردند و چه آن‌هایی که این عمل غیرانسانی او را با ذهنیت قومی و محلی نکوهش کردند، از موضع و منافع طبقه کارگر نپرداختند، بلکه از موضع وابسته گیتی‌تباری و محلی‌شان این مسأله را به تحلیل گرفتند.

تعدادی با بلند کردن پرچم تعلق قومی، رفتار غیر انسانی این قوماندانان را با کارگران توجیه کردند و مدعی بودند که اصلاً لت‌وکوبی در کار نبوده، علی‌پور فقط می‌خواسته تا کارگران از همان قوم و محل به کار گماشته شوند تا صاحب لقمه نانی گردند و ادعایی هم مطرح شده که اعتراض در مورد لت‌وکوب این کارگران، دسیسه‌یی از جانب جریان‌هایی است که با قوم هزاره دشمنی دارند. بخش دیگری هم که تعدادشان کم نیست، به دلیل تعلق تباری و هم‌ولایتی بودن با کارگران بدخشانی، یا هم‌از‌سر "ترجم" تاجیک و بدخشانی بودن این کارگران را معیار قرار دادند و به "دفاع" از آن‌ها با گرایش قومی و محلی آستین برزدند و با استفاده از این غایله به نفرت پراکنی قومی دامن زدند. برخورد هر دو طرف این ماجرا، بیش‌تر از آن‌که برای اتحاد و همبسته گیتی طبقه کارگر مفید باشد، در تفرقه انداختن میان کارگران بر مبنای قوم و سمت کارایی دارد.

"کارگران میهن ندارند" بزرگترین نیروی اجتماعی اند که به جز فروش کار و نیروی جسمی‌شان، چیز دیگری

انسان‌دوست و مدرن است؛ اما این مقابله اگر با اصل موضوع و مخرج مشترک همه، یعنی نظام تولید و باز تولید کننده این تعارضات دوران بربریت تماس نگیرد و مسأله بر سر دگرگونی جامعه طبقاتی و رفع بنیادی نابرابری‌های طبقاتی نباشد بقیه تبعیض‌ها و نابرابری‌ها خواه ناخواه در شکل و شمایل جدید و کهن ادامه خواهند یافت. از سوی دیگر فرد منتقد و سازمان و تشکیلاتی که متوجه این پیچیده‌گی و ظرافت در امر مبارزه سیاسی نگردد علی‌رغم نیت نیک و انسانی‌اش ناخواسته و ناآگاهانه به دامی می‌افتد که او را در کنار و مؤتلف سیاسی جنبش‌های فاشیستی، راسیستی و ناسیونالیستی قرار می‌دهد. البته موضوع این نیست که به جز تعارض طبقاتی بقیه نابرابری‌ها فقط هیچ‌اند؛ هر کدام از این نابرابری‌ها و اپارتاید دقیقاً بخشی از زنده‌گی بشریت را محدود می‌سازد ولی بحث اصلی این است که همه این‌ها مبتنی بر نابرابری طبقاتی است، بدون شکاف طبقاتی بقیه تعارضات اجتماعی قدرت تداوم حیات را ندارند؛ حال آنکه معکوس آن چنین نیست.

در هفته‌های گذشته در شبکه‌های اجتماعی افغانستان، خبری نشر شد که گویا شخصی به نام علی پور، یکی از فرماندهان مسلح محلی در ولایت میدان وردک، کارگران جاده‌سازی را که در این ولایت کار می‌کردند، لت و کوت کرده است و دلیل و توجیه این رفتار غیر انسانی و وحشیانه با کارگران در شبکه‌های اجتماعی این بود که زادگاه این کارگران بدخشان بوده و شرکت جاده‌سازی چرا از کارگران محلی به جای این کارگران استخدام نکرده است. در این جا هدف من گزارش دادن این رویداد نیست. هدف

کارگران از جمله کارگران رنگین‌پوست در امریکا به جرم رنگ پوست شان زیر زانو و یا چرخ ماشین راسیست‌ها و فاشیست‌ها له می‌شوند، در مرز ایران و افغانستان به جرم "افغانی" و غریبه به هولناک‌ترین نوع شکنجه شده و به قتل می‌رسند و یا هم زنده زنده به آتش کشیده می‌شوند؛ در ایران هر روز به تعداد کارگرانی که به جرم حق طلبی و نه گفتن به فقر و استثمار زندانی و یا به دار آویخته می‌شوند افزوده می‌گردد. در بنگله دیش، امارات متحده عرب، هند، ترکیه، اندونیزی، مالیزی، عراق، لبنان، شیلی، برازیل، سوریه و در گوشه و کنار دیگر این دنیا بدترین نوع رفتار و خشونت با کارگران صورت می‌گیرد، اما با تاسف اکثر نسخه‌هایی که برای دفع و رفع این وضعیت از جانب برخی از تحصیل‌کرده‌گان و روشنفکران جامعه از آن میان چاپ بورژوا - ناسیونالیست پیچیده می‌شود مهر قوم، سمت، مذهب، وطن و... را در پیشانی دارد. این در حالی است که بازار و خصلت جهانی تولید و مصرف در نظام کاپیتالیستی نه تنها فرش صنایع ملی را از زیر پای مرتجع‌ترین محلی‌گراها جمع می‌کند که یکسونگری و ماندن در لاک خودی و ملی را به مفهوم مرگ اجتماعی در مراودات جمعی انسان‌ها قلمداد کرده است؛ در یک چنین وضعیتی خیلی آشکار و مشخص است که تقدم و تقدس آدم‌ها بر یک دیگر بر بنیاد ویژه‌گی‌های انسان قرون وسطی (قوم، نژاد، زبان، جنسیت، سمت، مذهب و موقعیت‌های اجتماعی) در جهت منفعت طبقه خاص است که در چهارچوب القاب مختلف بر بشریت امروزی تحمیل می‌شود. نقد و مقابله با هر کدام این نابرابری‌ها و تبعیض‌ها امر خیلی فوری و آنی هر انسان آزاده،

کارگران میهن ندارند!

را برای ادامه حیات خود و خانواده‌های شان ندارند. هر کسی که نیروی کارشان را با مزد بهتر بخرد و در هر کجایی دنیا هم که خریدار داشته باشند، کارگران ناگزیر می‌شوند، به آن‌جا بروند و نیروی کار خویش را به فروش رسانند. از طرف دیگر برای کار فرمایان و سرمایه‌داران نیز معیار اصلی این نیست که کارگر از کدام ولایت، قوم، زبان، نژاد و مشخصات دیگر باشد. آنچه برای صاحبان سرمایه مهم است، دادن مزد کمتر و بهره‌کشی بیش‌تر از کارگران است. اگر توجیه‌های دیگری از جانب کارفرماها و سرمایه‌داران مطرح شود، دلیل آن اغوای هرچه بیش‌تر کارگران برای استثمار بیش‌تر از آن‌هاست. اگر کارگران به بهانه وابسته‌گی قومی، زبانی و کشوری، از سوی سرمایه‌داران استخدام شوند، این عناوین، دلیل اصلی به کارگماردن کارگران نیست. اگر شرایط دیگری پیش بیاید که منافع کارفرما و سرمایه‌دار با این عناوین و از این کارگران، تامین نشود. سرمایه‌دار و کارفرما، به ساده‌گی جای این کارگران را به کارگرانی که از قوم، زبان و ملیت دیگری باشند، تبدیل می‌کنند. با توجه به آنچه گفته شد، کارگران افغانستانی برای فروش نیروی کارشان به ایران، ترکیه، اروپا، استرالیا و امریکا می‌روند و نظام سرمایه‌داری این کشورها هم به نیروی کار بیش‌تر و ارزان نیاز دارند و بیشتر بر همین بنیاد است که کشورهای امپریالیستی برای تصاحب هرچه بیشتر ارزش اضافی به کشورهای دارای نیروی کار ارزان صدور سرمایه نموده و لشکر می‌کشند.



علی پور یا هر سلاح به دست و قلدر دیگری که متعلق به هر قومی باشد، اگر خودشان هم نخواهند و نداند

عمل کرد شان در خدمت نظام بورژوازی و برای حفظ منافع صاحبان سرمایه و رهبران قومی است. اعتراض به عملکرد این افراد، بدون نقد کل سیستم، به معنی نادیده گرفتن اصل و عمق مسأله است. به همین شکل، هرگونه "ترحم" و "پشتیبانی" از کارگران، بر مبنای احساسات یا گرایش تباری، محلی و زبانی، کارگران را بیش‌تر از پیش متفرق می‌سازند و آن‌ها را از آگاهی رنج و عامل اصلی استثمار شان بیگانه می‌سازند. جریان‌های ناسیونالیستی - قومی بر مبنای تأمین منافع سیاسی و اقتصادی شان از هر رویداد برای زنده نگهداشتن قوم‌گرایی و ناسیونالیستی استفاده کرده و این گرایش‌ها را جهت تأمین منافع شان هرچه بیش‌تر دامن می‌زنند.

کارگران به جز جایگاه طبقاتی شان به هیچ تعلق دیگری مربوط نمی‌شوند. برچسب زدن هر عنوان و تعلق دیگری به کارگران و تقسیم کردن آن‌ها به قوم، زبان، جغرافیا و مذهب، هویت‌های کاذبی است که در پراکندگی طبقه‌ی کارگر و تدوام استثمار و محرومیت کارگران و پایداری نظام برده‌گی مزدی نقش دارد. کارگران در طول تاریخ برای نفی استثمار، بهره‌کشی و مناسباتی که سبب محرومیت این طبقه می‌شود مبارزه کرده‌اند و در فرایند این مبارزه ثابت شده است که قدرت کارگران و پیروزی شان در برابر هرگونه نابرابری و استثمار، خودآگاهی طبقاتی و اتحاد شان است. خصلت مبارزه کارگران نه تنها که قومی، سمتی، نژادی و... نیست بل در محتوا حتماً ملی هم نمی‌باشد.

درس‌هایی از اعتراضات...

پرداخته و علت‌های مادی جنگ‌ها و جنایت‌های غیرانسانی را منعکس نماید.

۵- با توجه به شرایط زنده‌گی نهایت رقت بار و غیرانسانی "اقلیت" ها، از جمله (جوگی) ها، باید معضلات آنها مسؤولانه پی گرفته شده و حقوق شهروندی آنها مانند کسب کارت هویت، پاسپورت، امکان دسترسی به آموزش و امکانات صحی، به اسرع وقت تأمین گردد.

منابع مورد استفاده:

سراج التواریخ - فیض محمد کاتب

افغانستان در قرن ۱۶ - غلام محمد غبار

استبداد عبدالرحمن خان و پی آمدهای منفی آن در افغانستان - پیکار پامیر



زمینه سازی شکل یافتن یک الترناتیو کارگری

اشاره: برای بلند رفتن آگاهی طبقاتی در میان کارگران و احیای گفتمان سوسیالیستی در افغانستان، نیاز به بحث تیوریک و تحلیل شرایط جامعه است. ماهنامه‌ی اعتراض به این منظور با شماری از فعالان کارگری و سوسیالیستی پرسش‌هایی از پیش طرح شده را در میان گذاشت و خوشبختانه از جانب آن‌ها استقبال شد. برای شفافیت، امانت‌داری، هر گفت‌وگو، با همان شیوه نگارش خود رفا آورده شده، اعتراض متن گفت‌وگو را ویرایش نکرده است.

پرسش‌ها یکسان است، این را به دلیلی در نظر گرفتیم که نتیجه‌گیری آسان شود. خوانندگان با دقت، پاسخ‌ها را بخوانند و از تکراری بودن پرسش‌ها، هدف ما را در نظر بگیرند. این گفت‌وگوها، اولین گفت‌وگوی غیرحضوری ما با فعالان و صاحب نظران سوسیالیستی است. امیدواریم خوانندگان و صاحب نظران دیگری نیز دیدگاه، تحلیل و نقدشان را پیرامون این گفت‌وگوها با ما شریک بسازند.

بصیر زیار مدیر مسئول فصلنامه‌ی کمون، طارق پیکار فعال سیاسی برای نوسازی جنبش چپ، فهیم آزاد و یونس سلطانی از سازمان سوسیالیست‌های کارگری نظریات‌شان را با ما شریک کردند و از آن‌ها صمیمانه سپاس‌گزاری می‌کنیم. این جا گفت‌وگوی اعتراض را با فهیم آزاد می‌خوانید.

موادمخدر اند که بر اقتصاد بیمار کشور مسلط گردیده اند. اقتصاد بازار آزاد و پیامدهای ناگوار و اسفناک آن را همین اکنون در شکل فقر و حرمان مضاعف و تبعات سیاسی و اجتماعی دیگر آن از وجود ارتش ذخیره میلیونی کار تا اعتیاد، ارتشاء، تن فروشی، کودکان کار و خیابانی به چشم سر می‌بینیم. اکثریت فرودست و تُهی-دستی که امکان و وسیله‌ی جز دو دست برای امرار معاش و ادامه‌ی حیات‌شان ندارند؛ در یکسو فقر و تباهی دامن گسترده است و در سوی دیگر سرمایه و ثروت انباشت شده است.

کارگران و سرمایه‌داران دو طبقه‌ی اصلی اجتماعی را تشکیل می‌دهند و برای نخستین بار در تاریخ افغانستان سرنوشت تحولات بعدی را این دو نیروی برابر ایستای هم تعیین و رقم خواهند زد. تبیین‌های غیر مارکسیستی و غیر علمی چپ بورژوا-ناسیونالیست، پوپولیست و غیر کارگری از مسأله، آنچه که در پرسش شما هم مطرح شده است، روایت درستی از واقعیت عینی و ساختار اقتصادی و طبقاتی جامعه نیست. چون بیشتر کسانی که یک چنین تبیینی از نظام، ساختار سیاسی و اجتماعی حاکم در افغانستان ارائه می‌دارند، افراد و اشخاص یا جریان‌هایی اند که در گذشته نیز تحلیل‌شان همین بود و امروز آن را در اشکال دیگری بیان و یا تئوریزه می‌کنند؛ و یا آنچه که شما در طرح پرسش از آن یاد کرده اید برخی از آن‌ها معتقد اند که جامعه افغانستان تنها که به سرمایه‌داری نرسیده بلکه از "گردونه فتوالی"؟! نیز گذر نکرده است. غالب‌ترین ادامه در صفحه ۸

از نظر من سال‌ها پیش افغانستان وارد مناسبات سرمایه‌داری شده اما چهار دهه جنگ، مداخلات قدرت‌های جهانی و کشورهای منطقه در کنار آن بحران‌های سیاسی و اجتماعی باعث گشتند تا همه‌ی زیر ساخت‌های اقتصادی فرو پاشد و نابود گردد؛ دوران حاکمیت دارو دسته‌های مجاهد و سپس امارت اسلامی طالبان جامعه افغانستان بیشتر به یک اردوگاه آواره گان شباهت داشت تا یک جامعه‌ی که در آن کار و تولید اجتماعی معنی و مفهومی داشته باشد.

اما پس از یازده سپتامبر و فروپاشی امارت اسلامی طالبان توسط امپریالیسم امریکا و متحدانش اوضاع در جهت دیگری سوق و رونق یافت. طی هجده سال پس از مهندسی دولت و ساختار سیاسی مناسبات جدید سرمایه‌داری دارانه شکل گرفت که مظاهر آن را می‌توان در همه عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دید و مشاهده کرد. این طبیعی است که در کنار مناسبات سرمایه‌داری هنوز روابط و مناسبات پیشا سرمایه‌داری به ادامه‌ی حیات جانی‌اش ادامه دهد ولی آنچه که وجه غالب و مسلط را می‌سازد سرمایه‌داری بازار و اقتصاد نیو لیبرال است. طی این دوران در بسیاری از مناطق کشور اقتصاد بسته و طبیعی و بر همان مبنا وابسته‌گی دهقانان به زمین و ملاکین از میان رفته و نیروی کار به مقیاس وسیعی به کالا تبدیل گردیده است. ملاکین ارضی نه در عرصه تولید و نه در عرصه سیاسی، آن نیرویی نیستند که بتوانند به مثابه یک طبقه حاکم تبارز نمایند. بلکه این صاحبان سرمایه، بانکداران، تاجران، تولیدکننده‌گان و قاچاقچیان

اعتراض: تحلیل جامعه یک بحث مهم است. به طور کلی سه دیدگاه در مورد جامعه افغانستان مطرح می‌شود. یک دیدگاه این است که نظام حاکم سیاسی و اجتماعی سرمایه‌داری است، این جامعه روند سرمایه‌داری را تجربه می‌کند. دیدگاه دومی؛ مخالف آن است، می‌گوید، زمین منبع غالب تولید است، تولید کارخانه‌ای و صنعتی عام نشده است، به این دلیل، جامعه افغانستان، هنوز پیشا سرمایه‌داری است. دیدگاه سومی، مخالف هر دوی این دیدگاه‌ها بوده می‌گوید، ما نه هنوز به سرمایه‌داری رسیده‌ایم و نه از گردونه فیودالی گذشته‌ایم. شما به کدام یکی از این دیدگاه‌ها موافقت، یا نظر متفاوت دارید؟

فهیم آزاد:

من به عنوان یک سوسیالیست که نقطه‌ی عزیمت‌اش در هر مورد و زمینه‌ی واقعیت عینی است خود را بیشتر به دیدگاه نخست که نظام سیاسی اجتماعی حاکم در جامعه افغانستان را سرمایه‌داری می‌خواند، شریک می‌دانم. البته بهتر است که در آغاز این را در نظر داشته باشیم که پرداختن و اظهار نظر نسبت به موضوعی با یک چنین اهمیت و گسترده‌گی‌ی مستلزم یک کار پژوهشی و کارشناسانه است و من شخصاً یک چنین ادعایی ندارم. در عین حال فکر می‌کنم که پرداختن به آن در این سطح و ظرفیت هم ممکن نیست.

زمینه سازی شکل یافتن یک الترناتیو کارگری

تبیین در میان بازمانده های چپ بورژوا-ناسیونالیست تیز "مستعمره و نیمه مستعمره" است که بر مبنای "جداول تضادهای" سنت سوسیالیسم دهقانی و پوپولیستی و بر اساس تحلیل ساختاری این سنت، جامعه افغانستان را "مستعمره و نیمه فئودالی" می داند و از این منظر "تضاد عمده" تضاد خلق با امپریالیسم است و در کنار آن یک "تضاد اصلی" وجود دارد که در ردیف جدول تضادها مکان ثانوی کسب می کند که باید تا رفع و حل "تضاد عمده" به طاق نسیان گذاشته شود. واضح است که آنچه ما با آن مواجهیم یک دترمینیسم عربان است. در مکتب فئالیستی این جریان ها، شما با جامعه و دینامیسم درونی و عینی آن سر و کار ندارید، بلکه درک ایدئولوژیک و تبعیت از "قوانین" و "جداول" مکتب و فرقه اصل هستند. بر اساس "تحلیل اجتماعی و طبقاتی" جریان هایی از این دست، در جامعه افغانستان کارگر و بر همین اساس بورژوا موجودیت اجتماعی ندارد (سوی بورژوازی کمپرادور)، چون از صنایع سنگین خبری نیست. این روایت و تحلیل نه این که از واقعیت عینی حرکت می کند بل توجیه سیاست و مواضع این جریان ها در زمین سخت سیاست است. با انکار موجودیت اجتماعی و عینی طبقه کارگر از جانب این نیروها و یا وزن و مکان ثانوی قابل شدن برای آن، آنچه که باقی

می ماند و نیروی مادی و حامل سوسیالیسم خلقی را تشکیل می دهد دهقانان، خرده مالکین و خرده بورژوازی شهری است. به همین دلیل فارغ از این که داده ها و واقعیت های عینی و امپریک چه استند یا باشند، این نیروها تلاش می نمایند و خود را ناگزیر از آن می بینند تا واقعیت عینی و تحلیل از مناسبات حاکم را با دستگاه ایدئولوژیک و عقاید مکتبی شان قالب نمایند. این نگاه و طرز تلقی صرفاً مختص تحلیل مناسبات اجتماعی افغانستان از جانب این نیروها نیست، در روایت مکتبی این ها حتی جوامع خیلی پیشرفته و با ثبات تری مانند ایران، ترکیه و غیره نیز سرمایه داری خوانده نمی شوند.

اما جامعه عمارت نیست و طبقات اجتماعی هم آجر (خشت) نیستند که کنار هم و روی هم چیده شده باشند تا ساختمان جامعه را تشکیل دهند. طبقات نه به طور مجزا و تصادفاً در کنار هم، بلکه به اعتبار رابطه متقابل شان با هم است که موجودیت می یابند. بنابراین اگر به این قابل باشیم که طبقه بورژوا به عنوان یک طبقه موجودیت اجتماعی دارد، حال هر تعبیری که از آن به دست داده شود، در آن صورت ناممکن است که موجودیت طبقه کارگر و مکان آن را در مناسبات اجتماعی انکار نمود. بناءً تضاد منافع طبقات در این مورد طبقه کارگر و سرمایه دار همانقدر یک واقعیت عینی است که نفس وجود آن ها.

مارکس به صراحت تمام از سرمایه داری به عنوان شیوه تولیدی بی یاد می کند که تمام مقولات و مفاهیم پیشین را دگرگون و به آن محتوای نو می بخشد. مارکس از بقای شیوه های کهنه تولیدی در کنار شیوه تولیدی نوین کاپیتالیستی سخن می گوید، اما فراترین کاپیتالیسم برای او دقیقاً به این معناست که سرمایه داری قبل از الغاء و امحاء کامل این اشکال کهنه تولیدی و قبل از کسب کنترل کامل بر پروسه فیزیکی کار در آنها، به هر حال محتوای آن ها را دگرگون می کند. در افغانستان کنونی پس از هجوم سرمایه داری جهانی به رهبری امپریالیسم امریکا، و طی این هجده سال با وجود انارشی و جنگ،

آنچه که مسلط است شیوه تولید سرمایه داری است که اشکال کهنه تولید را در خود ادغام می کند تا نهایتاً از میان بردارد.

دیدگاهی که رشد نیروهای مولده را عامل تعیین کننده و موتور پیشرفت تاریخ می شمارد هیچ قرابتی با ماتریالیسم تاریخی مارکس نداشته و ندارد؛ بلکه خام ترین نوع ماتریالیسم مکانیکی و به عبارت دقیق تر، دیدگاه دترمینیسم تکنولوژیک (جبرگرایی صنعتی) است. در ماتریالیسم تاریخی مارکس ساختار اقتصادی جامعه اساس و زیربنا است، و تمام حیات سیاسی، حقوقی، و ایدئولوژیک جامعه بر این اساس بنا شده و توسط آن مشروط می گردد. به این مفهوم، در ماتریالیسم تاریخی اقتصاد تعیین کننده است. اما این ابداع به معنای آن نیست که "موتور پیشرفت تاریخ" رشد نیروهای مولده (یا هر نوع دیگری از رشد اقتصادی) باشد. چرا که، گذشته از این که نزد مارکس زیربنای اقتصادی اصولاً صرفاً معادل با نیروهای مولده نیست، این حقیقت که زیربنا مشروط کننده (یا تعیین کننده) روبناست، هنوز دینامیزم تغییر زیربنا و روبنا را نزد مارکس بیان نمی کند. در تبیین سیر تاریخ نیز اساساً تقابلی بین تعیین کننده گی زیربنای اقتصادی و مبارزه طبقاتی به مثابه عامل محرکه تاریخ وجود ندارد.

اعتراض: وضعیت طبقه ی کارگر در افغانستان چگونه است؟

فهم آزاد:

قبل از هر چیزی وضعیت طبقه کارگر بازتابی از وضعیت عمومی جامعه است. همانگونه که در پاسخ به پرسش نخست نیز اشاره شد با توجه به شرایط ناگوار اقتصادی-اجتماعی و در کنار آن جنگ دو صف و نیروی ارتجاعی قبل از همه این طبقه کارگر است که در اشکال معین هزینه سنگین و سهمگین همه این مصائب را در شکل بیکاری گسترده، فقر و تهیدستی فلاکتبار و مزمن می بردازد. در این هجده سال پسین جنگ و بربریت جاری ادامه در صفحه ۹

انتشار منظم، بهبود کیفیت و**نشر مستمر سوسیالیسم کارگری****در گرو همکاری، کمک مادی و****معنوی شما است. برای ما خبر و****مقاله بفرستید، نشر به را****بخوانید و به دوستان تان****معرفی نمایید!**

زمینه سازی شکل یافتن یک الترناتیو کارگری

قبل از همه از کارگران و فرودستان جامعه قربانی گرفته است. بخش وسیع نیروهای جنگی دو صف این جنگ ارتجاعی را فرزندان اقشار و طبقات فرودست از جمله کارگران تشکیل می‌دهد که برای تأمین معیشت شان ناگزیر از پیوستن به ارتش و نیروهای جنگی اپوزسیون مسلح قدرت حاکم شده اند. در کنار فقر و بیکاری و تنگدستی که شمه‌یی از آن بیان شد طبقه کارگر افغانستان با تأسف و با توجه به آنچه که در بیشتر از چهار دهه بر او روا داشته شده است غیرمتمثل و متفرق است. یک عامل این تفرقه و تشتت انقطابی است که ناسیونالیسم تباری و قومی بر احاد کارگران تحمیل نموده است. از امنیت شغلی، بیمه بیکاری، ایمنی محیط کار و داشتن نهاد های مستقل طبقاتی خودش محروم است. به درجاتی تجربه تاریخی چپ بورژوا-ناسیونالیست، به خصوص شکست حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و سوسیالیسم بورژوایی در یک هیأت عمومی روی وضعیت پراکنده و اتومیزه شده طبقه کارگر بالاخص تقسیمات قومی آن اثر گذار بوده است. در ضمن مناسبات حاکم و اقتصاد نیولبرالی بازار آزاد از طرق مختلف تلاش نموده است تا از متشکل شدن کارگران حول نهاد های مستقل خودشان جلوگیری نمایند؛ چنانچه می‌دانیم دولت و نهادهای متعلق به آن، حتی تحمل وجود نهاد زرد و رسمی‌یی چون "اتحادیه ملی کارگران و کارمندان" را هم ندارد و سعی دارند تا این نهاد را نیز بی‌اعتبار سازند تا مرجعی برای تجمع و تشکل کارگران نباشد.

اعتراض: آگاهی طبقاتی در میان کارگران افغانستان چگونه است؟

فهم آزاد:

واقعیت عینی و مواجهه کارگران با آن، شرایطی را پدید آورده و می‌آورد (فارغ از تئوری بافی های

نیروهای سیاسی) که احاد طبقه کارگر به موقعیت فرودست و به یک معنی به هویت طبقاتی خود و همچنین طبقات فرادست وقوف حاصل نمایند. تجلی و مظاهر آن را در اعتراضات کارگری در این چند سال نیز شاهد بوده ایم. درک تعلق طبقاتی یعنی در عین حال شناخت اسارت و تحقیر، و شناختن عاملان این اسارت و تحقیر؛ کارگران عاملان موقعیت فرودست خود را در تجربه زنده گی و در مواجهه ناگزیر روزانه خود با صاحبان سرمایه و کارفرما ها می‌یابند. مبارزه و آگاهی طبقاتی جدال بر سر نفی و اثبات اندیشه ها نیست. بل آنچه که طبقات اساسی را خصم همدیگر می‌سازد و در تقابل هم قرار می‌دهد صرفاً داربست های فکری و عقیدتی نیست، بلکه واقعیت عینی و جاری در عرصه زنده گی اقتصادی، سیاسی، مدنی و فرهنگی جامعه موجود است. اما با تأسف کارگران در افغانستان به دلایل مختلفی از جمله چهار دهه جنگ، تسلط نیروها و باورهای سیاسی و تحمیل افتراق و انقطاب بر مبنای تعلقات قومی، تباری، زبانی و مذهبی اتومیزه شده و نسبت به موقعیت و منافع طبقاتی خودش بیگانه گشته و هنوز که هنوز است نتوانسته به عنوان یک طبقه اجتماعی آگاه به منافع طبقاتی خودش عرض وجود نماید. ولی این پروسه و وضعیت ماندگار نیست. چنانچه که گفته شد واقعیت عینی دیر یا زود کارگران را در موقعیتی قرار می‌دهد که برای رفع و رجوع این مشکل به خودشان سرو سامان بدهند و به عنوان یک طبقه برای خود، متحزب و متشکل در جدال اجتماعی پا به میدان مبارزه طبقاتی بگذارند.

اعتراض: جریان چپ، چهار دهه سرکوب و شکست را تجربه کرده با توجه به شرایط متفاوتی که پس از حاکمیت مجاهدین و طالبان به وجود آمد. این جریان نتوانست دوباره فعال شود دلیل آن چیست؟

فهم آزاد:

به نظر من دلیل انفعال و عدم حضور فعال بازمانده های جریان های چپ در افغانستان یکی دو تا نیستند. دلایل

ادامه در صفحه ۱۰

تول تاریخ، د طبقاتی مبارزی
تاریخ دی، د زببناک گرو او
زببناک شوونکو طبقو تر منخ، د
محکومو او حاکمو طبقو تر منخ،
د ټولنی د تکامل په مختلفو
پړاونوکی او هم دا چی دغه
مبارزه هغه ځای ته رسېدلی ده
چی زببناک شوونکی او ستم
شوونکی طبقه (کارگره طبقه) نور
نشی کولای زببناک گری او
ستمگری طبقی (پانگه والې) جغ
نه خلاصی و مومی مگر دا چی په
عین حال کی ټوله ټولنه د تل لپاره
د زببناک او ستم له قېد نه
ورغوری.

(مانېفست کمونېست)

**دین دم عمیق، آلف و
علوف زجر آور و
احساسات یک دنیای بی
رحم است. دین
همانگونه که روح ارواح
بی روح است. افیون
توده ها است.
(کارل مارکس)**

زمینه سازی شکل یافتن یک ترناتیبو کارگری

متعدد و پارامترهای مختلفی در این مورد اثر گذار بوده و عمل می کند که پرداختن به همه آن ها مستلزم وقت و دقت بیشتری است. من خیلی گذرا به چند دلیل عمده آن اشاره می نمایم. هر دو نحله چپ (هرچند که در پرسش تلویحاً یک نحله مد نظر است) در افغانستان پس از فروپاشی بلوک سرمایه داری دولتی شوروی جزء ارتش شکست خورده گان بودند و تلاش کردند تا با تحولات جدید در عرصه جهانی همراه شوند و از آنجا که اهداف اجتماعی بی را که این نیروها در پی تحقق آن بودند می شد از طرق دیگر نیز دنبال کرد، هر کدام به نحوی دست به هویت زدایی و هویت تراشی جدید زدند؛ هویتی که تا دیروز خود را با آن تداعی می کردند دیگر موضوعیت اش را از دست داده بود و همانطور که شاهد بودیم این جریان ها در جغرافیای سیاسی افغانستان پیشقراول لعن و مذمت به گذشته خودشان و کمونیسم شدند؛ گذشته بی که با هیچ متر و مقیاسی ربطی به آرمان های انسانی و آزادیخواهانه سوسیالیسم نداشت.

شکست حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و زانو زدن آن در قبال غرب، پیروزی نیروهای اسلام سیاسی به این دگردیسی در اندیشه و عمل همه این نیروهای چپ شدیداً تأثیر گذاشت. حزب دموکراتیک خلق که در گذشته نیز از آرمان های اولیه و تاریخی اش (که چیزی نبود جز آرمان های بورژوا-دموکراتیک) بریده بود، تجزیه قومی و تباری شد و هر یک از جناح های آن نه فقط که از آرمان ها و ادعاهای دیروزی شان دست شستند بلکه به اعتبار تعلق قومی و تباری شان در خدمت ارتجاع قومی و اسلامی قرار گرفتند. پروسه هویت زدایی در نحله دیگر چپ (جریان های مائوئیستی) نیز بازتابی از وضعیت عمومی و جهانی بی بود که نیروهای چپ و کمونیست در سطح جهان با آن مواجه بودند. این بخش از چپ در دوران حضور نیروهای شوروی و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق، غلبه و سیطره نیروهای ارتجاعی بر جنبش مقاومت مردم، جدا از هر نقد نظری که می توان به آن داشت، بر اساس استراتژی جنگ توده بی و شرکت

در آن از بیشترین آرمانها و اهداف برنامه یی خودش عقب نشینی نموده بود. برخی از آنها خواست برقراری جمهوری اسلامی را جاگزین خواست جمهوری دموکراتیک نوین در برنامه های سازمانی شان ساختند و به این اعتبار دگردیسی در آن ها قبلاً و پیش از فروپاشی بلوک سرمایه-داری دولتی اتفاق افتاده بود؛ ولی فروپاشی دیوار برلین و در نهایت شکست شوروی آن را به شدت تشدید نمود. فراموش نکنیم که این نیرو متحمل شکست های زیادی شد و بخش وسیعی از رهبران، کادرها و فعالان مبارز و انقلابی آن یا توسط حاکمیت دیسپوت و جنایتکار حزب دموکراتیک خلق و یا توسط دار و دسته های اسلامی وحشی زندانی، اعدام و کشتار شدند.

نیروهای بازمانده از هر دو نحله چپ بورژوا-ناسیونالیست سال ها در مهاجرت و در سکوت مطلق به سر می بردند و از فعالیت سیاسی متشکل فرقه های بازمانده خبری نبود؛ آنجا هم که فعالیتی صورت داده می شد کار و فعالیت دموکراتیک و انجویی بود. آرمان خواهی و مبارزه برای دگرگون ساختن انقلابی وضعیت از جانب این نیروها امر محال و خوش خیالی روشنفکرانه تلقی و مذمت می گردید. گویا بعد از این همه سال تلاش و فعالیت سیاسی و شکست تازه در دوران کهولت سر عقل آمده بودند و به فعالان چپ و کمونیستی که هنوز دل در گرو آرمان های آزادیخواهانه و برابری طلبانه سوسیالیستی داشتند و سعی و تلاش می کردند طعن و لعن می فرستادند. اما پس از هجوم امریکا و فروپاشی امارت اسلامی طالبان برخی از آن ها فعال شدند البته در خدمت و در رکاب سپاهیان پروژه "دموکراتیزاسیون" امپریالیسم امریکا.

اگر مراد شما بقایای بازمانده از نیروهای چپ باشد که در فوق به آن ها اشاره شد، در حقیقت امر این ها همین اکنون هم فعالند و در جامعه حضور دارند. احزاب رسمی ایجاد کرده اند؛ اما اهداف اجتماعی و سیاسی بی را که دنبال می کنند و برای تحقق آن تلاش می ورزند، اهداف بورژوا بی و در خدمت به بورژوازی و قدرت حاکمه و حامیان آن در کمپ سرمایه داری جهانی است که عملاً در ضدیت به منافع طبقاتی کارگران، اقشار و طبقات

فرو دست قرار دارد. همانگونه که در آغاز گفته شد برخی از این نیروها دیگر حتی چپ باقی نمانده اند که بتوان از آن ها انتظار داشت که با هویت و اهداف ترقیخواهانه فعالیت نمایند. از نظر من این شفت در اهداف اجتماعی و تعلق طبقاتی است که حضور این نیروها در جامعه و در خدمت به امر رهایی کارگران و زحمتکشان را نمی توان مشاهده و حس کرد.

اما جریان های انقلابی چپ و سوسیالیست دیگری هستند که با توجه به توان و ظرفیت تشکیلاتی شان فعال هستند، هرچند که این فعالیت زیاد محسوس نباشد. جریان های حاشیه بی، ملیتانت و "سوپر انقلابی" دیگری هم هستند که هر از گاهی به مناسبت های خاصی اعلامیه می دهند ولی این فرقه ها فعالیت علنی را در کل رد می کنند و سیاست و استراتژی شان امر سازمان دادن و پیش بردن خواست ها و مطالبات طبقه کارگر نیست. لازم است یاد آور شوم که تحولات نیروهای چپ و سوسیالیست در جامعه افغانستان در حال حاضر به طور عموم، تحولاتی است بیشتر عقیدتی، سبک کاری، سیاسی و دیدگاهی، به خصوص در میان نسل جوان، که در این زمینه هم با تأسف دست آورد قابل ملاحظه و قابل ارجاعی مشاهده نمی شود. یعنی نیروهای سوسیالیست هنوز ربط عینی و واقعی در جدال و تلاش هر روزه کارگران و مزدبگیران ندارند. از یک منظر این وضعیت بیشتر حاصل واقعیت مادی بی است که به فعالان کارگری و جنبش چپ و سوسیالیستی تحمیل شده است؛ اما از منظر دیگری می تواند حاصل تداوم سنت های چپ بورژوا-ناسیونالیست و غیر کارگری باشد که همچنان فعالیت او را متأثر می سازد. سوسیالیست و کمونیست افغانی تا حالا و در بهترین حالت به مارکسیسم به عنوان یک نگرش ایدئولوژیک نگاه کرده است. به عنوان یک سری آرمانها و اعتقاداتی در مورد آینده جامعه؛ زمانی که تحت قیادت "بورژوازی ملی" جامعه تنها از اسارت امپریالیسم نجات یافته است

زمینه سازی شکل یافتن یک الترناتیو کارگری

بلکه مدرن و صنعتی شده باشد، آن زمان نوبت طبقه کارگر و تحقق اهداف سوسیالیستی خواهد رسید. از نظرم نکاتی که فشرده بر شمرده شد برخی از دلایل عدم حضور و فعالیت چپ در جامعه را به عنوان یک نیروی مشکل می سازد؛ مراد حضور و فعالیت شخصیت ها و فعالان منفرد چپ و یا جمع ها و کانون های کوچک نیست، برخی از منفردان چپ در قالب کانون ها و نهادهایی هم اکنون نیز فعال اند.

اعتراض: در دو دهه می گذشته با آن که چپ اندیشی پر طرفدار نبوده؛ اما در میان نسل جدید راه باز کرده است. ظرفیت و نقش این نسل را در تقویت جریان چپ چگونه می بینید؟

فهم آزاد:

این جای بسا خوشبختی و امیدواری است که علی الرغم فضای حاکم و تجربه بدنام حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و پراتیک سایر نیروهای مدعی چپ و سوسیالیست، نسل جدیدی از فعالان چپ و سوسیالیست عرض وجود نموده است. این نسل می تواند در بیرون کشیدن آرمان های سوسیالیستی از زیر آوار تحریف ها و سنت های جنبش های طبقات دیگر نقش بارزی بازی نماید، مشروط به این که از تجارب ناکام چپ قدیم درس اندوزی نموده و با نقد بی امان آن جنبش ها و سنت ها افق روشنی را ترسیم نماید. به نظر من مبنای فعالیت نسل جدید نه تقویت این یا آن جریان چپ قدیم بل تقویت و سازمان یافتن جنبشی باشد که امر مبارزه کارگران و تحول اجتماعی را در همه عرصه ها تسهیل نماید. روشن است که مبارزه طبقات اجتماعی یک امر جاری است و کارگران و زحمتکشان ناگزیر اند که برای پیشبرد امر مبارزاتی شان، حتی برای تأمین و تحمیل خواست ها و مطالبات دموکراتیک، از بیمه بیکاری، امنیت شغلی تا افزایش حقوق و... خودشان را سازمان دهند و نسل جدید فعالان سوسیالیست کارگری می توانند تنها ممد واقع گردند بلکه

خود با اقدامات عملی و نظری زمینه های مادی سازمان یابی و تحزب جنبش کارگری را فراهم آورند. این بنوبه خود جنبش چپ و آزادیخواهی در جامعه را تقویت می کند. این پتانسیل بالقوه وجود دارد و آن را همین اکنون نیز می توان در فعالیت هایی که صورت می گیرند مشاهده نمود. یک نمود بارز آن جنبش "علیه بیکاری" و پخش و نشر نشرات چپ و کار و فعالیت تئوریک نظری است که از یک منظر طبقاتی به مسایل سیاسی و معضلات اجتماعی می پردازند؛ از جمله همین ماهنامه اعتراض.

اما آنچه که مهم است نسل جدید نباید اسیر پندارهای قدر گرایی بی گردد که جریان های چپ قدیم حامل و عامل آن هستند. بدین لحاظ تلاش مستمر و مثمر باید صورت گیرد که سوسیالیسم کارگری و فعالان جوان آن به جزیره های پراکنده، منزوی و بی اثر تبدیل نشوند. این یعنی تلاش برای همدلی، همیاری و در نهایت رفتن به سوی شکل دادن به نهاد های با اتوریته از لحاظ نظری و فعال و دخالتگر در جامعه که به سهم خود بتواند امر تشکیل حزب کارگران را تسهیل و مساعد گرداند.

اعتراض: نیروهای چپی چگونه می توانند فعال شده و نقش سازنده را در تحولات سیاسی و تقویت جنبش کارگری، بگیرند؟

فهم آزاد:

نکاتی را که در پاسخ به پرسش قبلی در مورد نقش نسل جدید فعالان چپ و سوسیالیست بیان داشتیم در مورد فعالان چپ در مجموع نیز صادق است. نخستین کاری که این چپ برای ادای سهم مؤثر در امر مبارزه سیاسی و تقویت جنبش کارگری انجام دهد بریدن قاطع از سیاست ها و سنت های فکری و جنبشی است که واقعیت عینی و تاریخ مبارزاتی چند دهه فعالیت همین نیروهای چپ در افغانستان بطلان آن ها را ثابت ساخته است. تصفیة حساب با باورها و عقاید چپ غیر کارگری به معنی تصفیة حساب با صاحبان و حامیان آن عقاید و باورها نیست. چیزی که با تأسف در چپ افغانستان رواج دارد؛ مبارزه نظری یعنی

بالودن جنبش از افکار و نظراتی که به امر مبارزه و منافع طبقاتی کارگران مضر هستند. برای من فعالان سوسیالیست جنبش کارگری کسانی برون از سوخت و ساز درونی طبقه کارگر نیستند، این فعالان جزء انتیگره و انفکاک ناپذیر یک جنبش معین، جنبش طبقه کارگر اند. اما خصلت نمای همه آن نیروها و جریان هایی که تحت عنوان چپ فعالیت می کنند، فارغ از حضور اجتماعی و توان تشکیلاتی شان، مسائلی که در این باب گفته آمدیم نبوده و نیست.

بناءً فعال شدن و نقش سازنده اداء کردن نیروهای چپ در تحولات سیاسی و تقویت جنبش کارگری قبل از همه مستلزم روشن بودن تعلق اجتماعی طبقاتی این نیروها به طبقه کارگر و فرودستان جامعه است. اگر این امر که صرفاً یک تعلق خاطر و یا به یک معنی تعلق ایدئولوژیک نیست تأمین و روشن گردد، آنگاه و فقط آنگاه است که نیروهای چپ می توانند آن نقشی را که در پرسش شما مطرح شده است اداء نمایند. چگونه گی فعال شدن این نیروها در عرصه اجتماع بسته به دخالت گری و از حاشیه به متن آمدن آن ها است، به این معنی که فعالان و سازمان های چپ برای مؤثریت امر مبارزاتی و برای مقابله با آراء و اندیشه های طبقه سرمایه دار باید در زمینه کار تئوریک- نظری بیشتر از گذشته فعال گردند و همه این فعالیت ها می بایست در خدمت به امر سازمانیابی و تحزب کارگران عمل نماید. زمینه سازی و سر انجام ایجاد حزب سوسیالیستی کارگران آن امر عاجل و ضروری است که باید در دستور نیروهای چپ قرار گیرد. با این کار و فعالیت است که نیروهای چپ می توانند نقش سازنده و مؤثری در تحولات سیاسی و تقویت جنبش کارگری بگیرند.

اعتراض: توافقنامه ای آمریکا با طالبان، گزینه ای شرکت طالبان در قدرت یا بر سر کار آوردن این گروه را دنبال می کند. هر دوی این گزینه ها برای افغانستان خطرناک است. چه راهی را برای

زمینه سازی شکل یافتن یک الترناتیو کارگری

نجات افغانستان و تقویت روند آزادی خواهی مناسب می بینید؟

فهم آزاد:

پروژه مصالحه و شریک ساختن طالبان در قدرت سیاسی و یا در نهایت به قدرت رساندن شان با امضای توافق نامه میان امریکا و طالبان از قوه به فعل در آمد. هرچند که تا هنوز اجرای این توافق نامه به موانعی برخورد کرده است ولی سرانجام این پروژه به ثمر خواهد نشست. در متن وضعیت جدید جهانی و منطقه‌ی قدرت‌های بزرگ سرمایه داری امریکا، اتحادیه اروپا، چین، روسیه و کشورهای دیگر منطقه از جمله ایران و پاکستان به نوعی از اجماع برای شکل دادن به آینده سیاسی افغانستان و ایجاد نظم و ثبات در این منطقه پر آشوب برای تأمین منافع استراتژیک و درازمدت خودشان رسیده اند. قرار نیست و نبوده که خواست‌ها و مطالبات مردم از آن میان کارگران، زنان و جوانان افغانستان مورد توجه باشد. شریک ساختن طالبان در قدرت و یا شکل دادن به یک ساختار جدید که طالبان یکی از پایه های اصلی و مهم آن را تشکیل دهد، امر تازه‌ی نیست. از همان آغاز تهاجم نیروهای نظامی امریکا در اکتبر ۲۰۰۱ به سیاق گذشته ما شاهد همسویی امریکا و نیروهای اسلام سیاسی در وجوه مختلف آن بوده ایم.

هجده سال پس از مهندسی نظام سیاسی در کشور و ادعای "دموکراتیزاسیون" حیات اجتماعی و "رهایی زنان" که حاصل آن تداوم جنگ، کشتار و تباهی و فقر بوده، بار دیگر اما به بهانه "صلح و امنیت" از بالا و بدون دخالت و نقش مردم در تعیین سرنوشت شان امارت اسلامی جدیدی را با هم کاسه ساختن نیروهای مرتجع و جنایتکار بر مردم عاصی و تشنه رفاه و آزادی تحمیل می کنند. این روشن است که مردم از خشونت و جنگ و نابرابری و فقر به ستوه آمده اند و خواهان آرامش و امنیت اند. دولت و حامیان جهانی آن و قدرت های

منطقه‌ی از جمله پاکستان و جمهوری اسلامی ایران شریک پروژه شکل دادن به امارت اسلامی اند و زمینه های شکل گیری آن را از طریق تأمین منافع خودشان دارند ضمانت می نمایند.

دولت امریکا و مجریان قدرت سیاسی در افغانستان، شکست پروژه های سیاسی و ناتوانی شان در حل مشکلات اقتصادی و تمام مصائب اجتماعی از ستم جنسیتی تا بیکاری، فقر و جنایت را حاصل جنگ و منازعه جاری می دانند و بر همین دلیل حاضر شده اند که گشایش های نسبی یی مانند آزادی بیان، مشارکت اجتماعی زنان، انتخابات و ... را که در این چند سال به آن به عنوان "دست آورد" مباهات می شد قربانی منافع سیاسی و استراتژیک شان برای دست یافتن به نوعی از ثبات سیاسی سازند. اما واقعیت امر این است که "صلح" نیروهای ارتجاعی و تمام پروژه به راه افتاده حاصلی جز استحکام هرچه بیشتر قدرت نیروهای ارتجاعی حاکم و تداوم فقر، ستم و نابرابری در اشکال دیگری برای اکثریت مردم کارگر و زحمتکش در پی نخواهد داشت.

وضعیت جدید و واقعیت جاری جامعه افغانستان به روشنی نشان داده است که راه حل های بورژوا-امپریالیستی نمی تواند منجی مردم از بربریت و توحش و رسیدن به آزادی و رفاه باشد. تحولات سیاسی در افغانستان و اجماع جهانی و منطقه یی پیرامون آن که چیزی نیست جز شریک ساختن یک نیروی ددمنش و جنایتکار در قدرت سیاسی و شکل دادن به یک ساختار سیاسی جدید چه تحت نام "جمهوریت" و چه "امارت" به معنی ختم مصائب مردم و پایان یافتن کشتار، بربریت و جنایت نیست. همین امروز دارند پرچم داعش را به عنوان بدیل طالبان به رسم تداوم فاجعه به اهتزاز در می آورند تا حضور نامیوم شان را در منطقه و افغانستان مشروعیت بخشند. بناءً برای رهایی از این وضعیت و دست یافتن به یک صلح پایدار و واقعی و دفع و رفع مداخلات و تقویت روند آزادیخواهی گزینه دیگری به جز شکل دادن به الترناتیو سوم وجود ندارد. باید صف میلیونی جنبش آزادیخواهان مردم از زن و مرد را که به راه حل های ارتجاع بورژوا-امپریالیستی توهمی

ندارند شکل داد. این یگانه گزینه معقول و مطلوب برای رسیدن به صلح واقعی، که در حقیقت رهایی از وضعیت جاری و سازمان دادن یک جامعه عاری از جنگ، ستم، نابرابری، بی حقوقی و دفع و طرد سلطه نیروهای ارتجاعی و حامیان جهانی و منطه‌ی آنها است.

این بر فعالان جنبش کارگری، نیروهای چپ، آزادیخواه و جنبش های عدالت‌خواه و مترقی از جمله جنبش برابری طلبانه زنان است که برای شکل دادن به یک آلترناتیوی که از منافع اکثریت مردم محروم و فرودست نماینده گی کرده و مدافع آن باشد، تلاش ورزیده و گام های عملی و نظری جهت دست یافتن به آن را بر دارند. این از نظرم مطلوب ترین و معقول ترین گزینه برای خلاصی و رهایی از این اوضاع است.

اعتراض: طبقه‌ی کارگر و محروم جامعه، از زمانی که ویروس کرونا انتشار پیدا کرده، بیشتر دچار مشکل شده است. این روزها این طبقه در جهان و افغانستان با شرایط سختی مواجه است. چه ساز و کاری را برای رسیده گی به مشکلات کارگران پیشنهاد می کنید؟

فهم آزاد:

پس از شیوع ویروس کرونا و نتایج هولناک مرگ و میر ناشی از آن جهان در مجموع دچار بحران عمیقی شده که تبعات گسترده اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را در پی داشته و دارد. اما این وضعیت در جامعه‌ی چون افغانستان که همزمان با بحران سیاسی و طاعون طالب و سایر گروه های اسلامی و حامیان آنها در نظام سرمایه داری دست و گریبان است، می تواند پیامدهای هولناک و مصیبت باری داشته باشد، چیزی که همین حالا نیز در اشکال مختلف مردم شاهد آن هستند.

زمینه سازی شکل یافتن یک ترناتیو کارگری

اپیدمی کرونا اما به شکل آشکاری نشان داد که بورژوازی و دولت های سرمایه داری هیچ گونه ارزشی برای جان انسان ها قابل نبوده و نیستند. با وجود امکانات عظیم مالی، تکنولوژیک و علمی بیماران و مبتلایان حتی از دسترسی به تخت خواب و دستگاه های تنفسی و کارگران و پرسونل طبی از داشتن دستکش و ماسک هم محروم اند، چه رسد به این که امنیت و سلامت و رفاه مردم را ضمانت نمایند. دولت ها و نهاد های نظام سرمایه داری هیچ استراتژی یی جز خریدن فرصت بیشتر و در بهترین حالت کم کردن هزینه مرگ و میر و کاستن از سرعت آن ندارند؛ آنجا هم که کاری انجام داده اند در حد یک توصیه است تا مردم با رعایت آن خودشان را از مرگ حتمی نجات دهند.

این وضع در افغانستان بیشتر از هر کشور دیگری در دنیا اسفبار و مهلک است. قدرت حاکمه از مردم گرسنه، فقیر، درمانده و گرفتار در چنبره فقر، جنگ و طاعون اسلام سیاسی، بدون هیچ ضمانتی و بدون تأمین حداقل بخور و نمیر، می خواهد که خودشان را قرنطین نمایند؛ مضاف بر آن با شیوع ویروس کرونا در کنار احتکار و افزایش بهای مواد حیاتی اولیه مورد نیاز و ضروری مردم، بازار رمالان مذهبی و خرافات اسلامی نیز رونق یافته است و ارباب عمایم و نهادهای مذهبی از جهل و ناآگاهی مردم استفاده می برند تا از بی اعتبار شدن و فروپاشی هر چه بیشتر و جاهت ایدئولوژی غالب و مسلط در جامعه جلوگیری کرده باشند. سیاست تجرید مردم که می تواند از شیوع بیشتر ویروس جلوگیری نماید به دلیل فقر مفرط و اجبار اقتصادی عملاً مورد اعتنای مردم نیست؛ در حقیقت امر در غیاب تأمین حداقل معیشت معنی عینی و عملی این سیاست برای اکثریت فرودستان و محرومان به ویژه کارگران چیزی جز این نیست که مردم مرگ در اثر گرسنه گی را بر مرگ به سبب ابتلا به ویروس کرونا ترجیح دهند. جامعه گرفتار در جنگ و ابلغار نیروهای بورژوا-امپریالیستی که در آن بیش از چهار دهه است که از صلح،

امنیت و رفاه خبری نیست این روزها مردم شاهد صف آرائی و تقابل جناح های مختلف سیاسی طماع در جدال بر سر قدرت و مسند اند که این مسأله در کنار عوامل دیگر آرامش و آسایش را از اکثریت مردم به ویژه کارگران و اقشار محروم ربوده است. علاوه بر آن جنگ و ناامنی مثل گذشته از مردم فرودست و محروم از زن و مرد و پیر و جوان و کودک قربانی می گیرد و این همه در حالی است که قرار است بختک و طاعون طالبان و سایر دارودسته های اسلام سیاسی به یمن حمایت قدرت های منطقه و سرمایه داری جهانی به رهبری امپریالیسم امریکا و در خدمت به منافع درازمدت و استراتژیک شان در این منطقه پُر آشوب و مهم زیر نام "صلح" با آرایش و ترکیب جدید بر کرده مردم تحمیل شود. طاعون سیاه اسلامی و تبعات ناشی از آفت کرونا هدیه و ره آورد نظام کاپیتالیستی برای مردم در افغانستان است.

این اوضاع یک فاکتور تعیین کننده و نیرومند در تداوم مصیبت و زمینه ساز هر چه بیشتر تلفات و قربانی شدن فرودستان و محرومان در جامعه افغانستان را می سازد. در کنار اوضاع و احوال آشفته و بحران سیاسی جاری که در واقع جغرافیای افغانستان را به سه حوزه اقتدار تقسیم نموده است اکثریت مردم محروم و فرودست جامعه به ابتدائی-ترین امکانات درمانی و وقایوی هم دسترسی ندارند. این امر خطر ابتلا و مرگ و میر ناشی از اپیدمی کرونا را در میان مردم به ویژه اقشار و طبقات تهی دست و محروم بیش از تصور بالا می برد. اگر این روند بر همین منوال ادامه یابد و چاره یی برای آن سنجیده نشود فاجعه عظیمی را شاهد خواهیم بود.

دولت پوشالی و حامیان بین المللی آن در افغانستان جز فریب مردم و حواله آن ها به حرف های مفت و تکراری هیچ گونه مسؤولیتی در قبال مردم احساس نمی کنند. به جز تعداد قلیلی از صاحبان سرمایه که از قیل چپاول و غارت هست و بود جامعه به سرمایه های نجومی دست یافته اند، اکثریت قریب به اتفاق مردم اگر که نتوانند نیروی کارشان را بفروشند حتی قادر به تأمین مخارج یک روزه زنده گی شان نیستند.

چاره کار و راه علاج تشکل و اتحاد است. هر چند که وضعیت غیر متعارف و خاصی است که راهکار و گزینه عاجل و ضروری را همین اکنون طلب می کند. نسخه دیگری جز این نیست؛ اگر کارگران متحد و متشکل باشند، در همیاری و همکاری با جنبش های اجتماعی دیگر که با مصیبتی یکسان مواجه اند، می توانند با اتکاء به قدرت عظیم اجتماعی شان قدرت حاکمه و حامیان بین المللی آن را وادار به تأمین معیشت و دسترسی مردم به بهداشت و درمان سازند. راه دیگر ایجاد کمیته های محلی جهت آگاهی دهی و جلوگیری از گسترش ویروس و ابتلا به آن در میان خانواده های کارگری و اقشار محروم است، تا لاقلاً از این طریق بتوان مردم را مصون ساخت.

اعتراض: آنگونه که می بینید درمانده گی نظام سرمایه داری برای مقابله با ویروس کرونا، مشکلات اجتماعی و اقتصادی یی را به وجود آورده است. بحث بدیل نظام سرمایه داری را به نحوی مطرح کرده است. پس از آن که جهان از خطر کرونا درمان شود، آیا ذهنیت ها و شرایط برای تقویت نظام سوسیالیستی، آماده تر خواهد بود؟

فهم آزاد:

با تأسف پایان این اوضاع هنوز معلوم نیست. قبل از بروز و شیوع اپیدمی کرونا بشریت شاهد اعتراض صدها میلیون کارگر و انسان محروم و فرودست در گوشه و کنار جهان نسبت به بربریت سرمایه و سیاست های رژیم های بورژوایی بودند. موج اعتراضات کارگری و مردمی همه جا را فرا گرفته بود. از فرانسه تا شیلی، از ایران تا عراق، لبنان، هند و دهها کشور دیگر مردم به خیابان ها ریخته بودند و نسبت به وضعیت اسفبار شان معترض بودند.

زمینه سازی شکل یافتن یک الترناتیو کارگری

با بروز اپیدمی کرونا این واقعیت تلخ و دردناک که سیستم سرمایه داری بر بشریت تحمیل کرده است بیشتر و عریان تر از گذشته آشکار گشت؛ بحران ناشی از پاندمی کرونا، تنها یک بحران طبیعی نیست بلکه فراتر از آن یک بحران سیاسی و اقتصادی است. علم پزشکی در امتداد قربانی گرفتن این اپیدمی از مردم، با کشف واکسن و تولید آن شاید بتواند آن را مهار نماید ولی بحران سرمایه جهانی و تبعات هولناک آن است که بشریت را در ترس و وحشت قرار داده است. آنچه که باعث نگرانی و سراسیمه گی دولت های حاکم در کشورهای سرمایه داری شده است تلفات ناشی از این پاندمی نیست بلکه پیامدها و عواقبی است که نظام جهانی در فردای پس از پاندمی به آن مواجه خواهد شد. یکبار دیگر و این بار به وضاحت تمام آشکار شد که سرمایه داری تنها مطلوب و مقبول نیست بلکه دشمن جان، سلامت، رفاه و آسایش انسان ها به ویژه انسان های فرودست و طبقات محروم جامعه است.

به نظر من دنیا پس از پاندمی کرونا، که تا همین اکنون جان صدها هزار انسان را گرفته است، دنیای دیگری خواهد بود. بن بست سیاسی و ایدئولوژیک بورژوازی و تناقض کامل و عینی نظام سرمایه داری با ابتدایی ترین نیازهای بشر، سیستم را بی اعتبار ساخته است. این که این به مقبولیت مجدد سوسیالیسم در اذهان بینجامد بسته گی به پارامترهای و عوامل دیگری دارد تا آلترناتیو سوسیالیستی را به عنوان بدیل و گزینه مطلوب تقویت نماید. جدال دوره آتی و صف آرای طبقه کارگر و اقشار فرودست در مقابل بورژوازی بدون تردید بر سر رفاه، امنیت و حقوق اساسی است که بورژوازی جهانی حتی در پیشرفته ترین و مدرن ترین کشورها نتوانی اش را در تأمین و ضمانت آن نشان داده است.

اعتراضات دوره آتی قطعاً رادیکالتر و همه جانبه تر از حرکت های اعتراضی پیش از بروز این پاندمی خواهد بود. بدون شک و تردید نظام سرمایه داری و دولت های

بورژوازی در همراهی با دستگاه های تخدیر و تحمیق و استفاده از ابزارهای سرکوب تلاش خواهند کرد تا بشریت را به استیصال، نومیدی و تسلیم وا دارند و چنین القا نمایند که راه و بدیل دیگری بجز بربریت سرمایه داری فراراه بشر وجود ندارد. اما برای راهی از بربریت سرمایه و آزادی، شکوفایی و رفاه، بشریت ناگزیر است آلترناتیوی برای آن جستجو نماید و این آلترناتیو چیزی نیست جز سوسیالیسم. بنابراین جدال طبقاتی در دوره آتی حول ادامه وضع موجود و یا آلترناتیو سوسیالیستی رقم خواهد خورد. اما همه این ها بسته گی به این دارد که طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی و آزادخواه، چه در بعد کشوری و چه در بعد جهانی، چقدر آماده گی دارند تا جامعه را حول این افق و پرچم سازمان دهند و مشکل سازند. یگانه راه نجات و رهائی بشریت از همه این مصائب و آلام پایان دادن به سلطه و مناسبات سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم است، اما تحقق این امر شریف و انسانی بدون تحزب و مبارزه طبقات فرودست، در رأس طبقه کارگر و بشریت آزادی خواه میسر نیست.

اعتراض: چه پیامی را برای طبقه کارگر و نیروهای مترقی و کارگری دارید؟

فهم آزاد:

پیام من به عنوان یک فعال جنبش کارگری به فعالان کارگری و نیروهای سوسیالیست خیلی کوتاه و روشن است. و فکر می کنم در کل این بحث نیز مکرر به آن پرداخته ام. آنچه که روی آن تأکید شده است ضرورت تلاش و زمینه سازی برای شکل یافتن یک الترناتیو طبقاتی است. همان گونه که می دانیم مبارزه و جدال طبقاتی کارگران مبارزه بی است علیه طبقه سرمایه دار و دولتی که از منافع آن پاسداری می کند. طبقه کارگر در این مبارزه نه تنها با رژیم حاکم رو در روست، بلکه در مقابل همه احزاب رنگارنگ طبقه سرمایه دار قرار دارد. چه این احزاب در شکل و شمایل احزاب اسلامی- قومی شریک قدرت باشد و چه ناسیونال- لیبرال های در مدار حاکمیت و یا شبه اپوزیسیون بیرون از آن، در قد و قیافه فعالان نهادهای جامعه مدنی، نیروهای بازمانده از حزب

دموکراتیک خلق، طالبان و ...، همه این ها به لحاظ جایگاه و منفعت طبقاتی یک سان شان در صف مقابل کارگران و اقشار محروم و فرودست جامعه قرار دارند. چنین مبارزه بی و پیشبرد آن در گستره جامعه بدون وجود حزب سوسیالیستی کارگری ممکن و میسر نیست. کارگران و مهمتر از آن رهبران عملی طبقه کارگر و پیشروان سوسیالیست آن در تمام مراحل مبارزه (چه در عرصه اقتصادی، سیاسی، نظری و فرهنگی)، تنها زمانی می توانند پیشروی جنبش را ضمانت کنند که قادر به شناخت سیاست های احزاب بورژوائی باشند و راه مقابله با آنها را بدانند، در یک کلام ظرفیت و پتانسیل تشخیص و خشتی سازی سیاستهای بورژوازی را داشته باشند و بتوانند از شرایط سیاسی- اجتماعی ارزیابی عینی، دقیق و درستی ارائه نمایند. همه این موارد و کارها، به خصوص تحقق مطالبات پیشرو و رفاهی از بهبود شرایط کار و زنده گی تا حضور در صحنه جدال برای تعیین تکلیف سیاسی آینده جامعه، نیاز و وجود حزب سیاسی طبقه کارگر را الزامی می سازد. امید که فعالان کارگری و نیروهای سیاسی چپ و سوسیالیست به ویژه نسل جوان سوسیالیست که تجارب تلخ شکست و ندانم کاری نسل قدیم را چون آینه جلو خود دارند، برای تحقق این مأمول در همه عرصه ها تلاش نمایند.



روز جمعه گروهی از دانش آموزان افسانه ای شهید بهشتی در خیابان ولیعصر تهران تظاهراتی در حمایت از جنبش کارگری و سوسیالیستی برگزار کردند. این گروه از دانش آموزان که در مدارس دولتی و غیردولتی تحصیل می کنند، با شعارهای «ما هم کارگریم» و «سوسیالیسم برای همه» تظاهرات کردند. این اقدام نشان دهنده آگاهی و فعالیت سیاسی نسل جوان است.

ملکس میلیون کارگران است! این شعار در تظاهرات کارگران در سراسر جهان شنیده می شود. کارگران در سراسر جهان با مشکلاتی مواجهند که نیازمند یک راه حل سیستمی است. سوسیالیسم تنها راهی است که می تواند منافع واقعی کارگران را در برابر منافع سرمایه داران قرار دهد. ما باید با هم متحد شویم و برای تغییر سیستمی که ما را استثمار می کند، بجنگیم.

گزارش تظاهرات در اعتراض به بدرفتاری، تحقیر و کشتار کارگران مهاجر افغانستانی توسط رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی در ایران

می‌گیرد و شرایط سخت و هولناکی را بر آن‌ها تحمیل نموده است. عدم دسترسی فرودستان و ضعیف‌ترین اقشار جامعه به حداقل امکانات جهت پیش برد زنده‌گی و مزید بر آن جنگ دو صف ارتجاعی و حملات انتحاری گروه‌های اسلامی که محصول تقابل منافع قدرت‌های بین‌المللی سرمایه‌داری می‌باشد، صدها هزار انسان را ناگزیر به مهاجرت‌های اجباری مخصوصاً به ایران و پاکستان نموده است.

پناهجویان به دلیل عدم حمایت، همواره در معرض رفتارهای غیر انسانی و خشونت‌آمیز، به خصوص در ایران و پاکستان، قرار گرفته‌اند. متناسب به حجم بحران‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در کشور‌های به اصطلاح پناهنده‌پذیر بر میزان خشونت و فشار بر پناهجویان نیز افزوده می‌شود.

هنوز سه هفته از به دریا انداخته شدن کارگران مهاجر افغانستانی توسط مرزبانان جمهوری اسلامی ایران نگذشته بود که موتر حامل جمع دیگری از کارگران توسط تفنگ به دست این رژیم به رگبار بسته شده و حداقل سه نفر از آن‌ها در میان شعله‌های آتش جان دادند.

کشتار و خشونت در برابر پناهجویان نتیجه عکس‌العمل و تصمیم عجولانه مرزبانان نیست. جنایاتی از این قبیل که از کارگران ایرانی موسوم به کولبر هم قربانی می‌گیرد، محصول تهاجم سازمان یافته نظامی است که در ایران و افغانستان حاکم است. این ستم و سرکوب سیستماتیک که آگاهانه با حربۀ ناسیونالیسم ایرانی عین شده است، بارها از جانب بلند پایه‌ترین مقام‌های اجرایی جمهوری

اسلامی ایران مهر تأیید خورده است. دولت خاتمی این چهره "میانه رو" نظام اسلامی که مهندس آشتی تمدن‌ها بود، برنامه "تسریع در روند بازگشت پناهجویان افغانستانی" را طرح و اجرایی نمود. با اجرایی شدن این طرح حتی فروش غذا، اجاره کردن مسکن و حق تردد آزاد از پناهجویان افغانستانی سلب گردید. کودکان حق ادامه تحصیل را از دست داده و بیمارستان‌های دولتی از پذیرفتن بیماران به جرم تولدشان در افغانستان سر باز زده و می‌زنند. حتی به شهروندان عادی در ایران حق باز

کبرا سلطانی از سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان در ادامه سخنرانی خود گفت:

سوال پیدا می‌شود که چرا رژیم جمهوری اسلامی این همه قیاحت را در حق کارگران مهاجر و از جمله مهاجرین افغانستانی می‌کند؟

بی‌تردید فاشیسم سازمان یافته دولتی با دامن زدن به سیاست بیگانه ستیزی دلیل بیکاری و فقر و فلاکت کارگران را به کارگران مهاجر نسبت می‌دهد. دشمن تراشی و دسیسه به کارگران افغانستانی با این ادعا که آنها منشأ جرم و جنایت هستند، تلاشی است برای رهایی خود دولت از قبول مسئولیتش در ایجاد وضعیت جهانی و تحمیل فقر و فلاکت بر مردم ستم دیده ایران.



نماینده حزب سرخ ناروی هم جنایات حکومت‌های سرمایه‌داری غربی و از جمله دولت راست‌گرای ناروی را در قبال پناهجویان و دیپورت‌های اجباری شهروندان افغانستانی و دیدگاه ارتجاعی نسبت به آنها را شدیداً تقبیح کرد.

تظاهرات با خواندن قطعنامه‌ی تحت عنوان (در دفاع از حق حیات پناهجویان و کارگران مهاجر افغانستان به پا خیزیم) به پایان رسید.

در دفاع از حق زنده‌گی پناهجویان و کارگران مهاجر افغانستان به پا خیزیم

چهار دهه جنگ و کشتار باعث تخریب و ویرانی وسیع زیربنای اجتماعی و اقتصادی جامعه افغانستان گردیده است؛ بیکاری و فقر گسترده در کنار عدم امنیت جانی همچنان از شهروندان این کشور قربانی

این اکیون روز جمعه ۱۲ جون ساعت ۱۶ به وقت اروپای مرکزی با اشتراک فعالین سیاسی و آزاد اندیش در فضای آزادی بدون قید و شرط بیان و عقیده و در نظر داشت فاصله اجتماعی با توجه به پاندمی کرونا در مقابل سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلو بر گزار شد.

سخنرانان هر یکی مراتب نفرت و انزجارشان را از کنش‌های استبدادی و نژادپرستانه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی ایران در قبال کارگران مهاجر در کل و کارگران بی‌پشتوانه افغانستانی مشخص‌ابراز داشتند.

رفیق صابر از حزب کمونیست کارگری ایران در بخشی از سخنرانی‌شان افزود: در ایران کارگران نمی‌توانند نفس بکشند، زنان زیر ستم آپارتاید جنسی نمی‌توانند نفس بکشند جوانان مستحق کار و آزادی نمی‌توانند نفس بکشند کودکان کار و خیابانی زیر هزار نوع ستم نمی‌توانند نفس بکشند. اما از همه بدتر شهروندان افغانستانی ایرانی زیر بار ستم مضاعف و بدرفتاری‌های نژاد پرستانه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی ایران نمی‌توانند نفس بکشند....



نگاهی به زنده‌گی و کارنامه زنده‌یاد رفیق شریفی

جواد طیب

بود؛ با جمعی از رفقاییش در ارتباط بود و بیش‌تر از پیش استثمار و استبداد سرمایه را بر کارگران، مردم فقیر، فرودست و ستم‌کش احساس می‌کرد. در این دوره با سازمان سوسیالیست‌های کارگری همکاری شده بود و با همراهی و هماهنگی جمعی از فعالان کارگری، اولین مبارزه کارگری را برای نجات و رهایی کارگران و طبقات فرودست از استثمار و اشکال ستم اجتماعی، با تشکیل "انجمن اجتماعی کارگران افغانستان" آغاز کرد. این انجمن به منظور دفاع از مطالبات کارگران برای نفی بهره‌کشی از آن‌ها و بیدادگری صاحبان سرمایه و کارفرماها، تاسیس شد. شریفی در اولین مجمع عمومی این انجمن به‌عنوان رئیس آن انتخاب شد و با آغاز به کار "انجمن اجتماعی کارگران افغانستان" نشریه کارگر که ارگان نشراتی این انجمن بود، با مدیر مسؤلی رفیق شریفی به فعالیت آغاز کرد.

نشریه کارگر در میان نشرات و رسانه‌هایی تصویری، چاپی و شنیداری آن زمان، تنها نشریه‌ای بود که به دور از تعلقات تباری و اتمیکی تنها مسایل جامعه، کارگران و جنبش‌های اجتماعی را از موضع طبقه کارگر به بحث، تحلیل و نقد می‌گرفت. ۲۳ شماره این نشریه با مدیر مسؤلی رفیق شریفی منتشر شد.

رفیق شریفی پس از آن نیز فعال بود؛ اما از چهار سال به این سو، با بیماری و مشکلات ناشی از آن، درگیر شده بود. یک سال پیش برای تشخیص این بیماری و تداوی به پاکستان رفت و در نتیجه معایناتی که صورت گرفت معلوم شد که به سرطان بدخیم پروستات نیز مصاب شده است.

با آن که چند بار با همکاری رفیقان به شهرهای پاکستان برای تداوی رفت اما با تأسف به نسبت پیشرفت سرطان در سایر قسمت‌های بدنش، وضع جسمی او بهتر نشد و با گذشت هر روز وخیم‌تر می‌شد. سرانجام با دروغ و درد، در سپیده دم یکشنبه هجدهم جوزای ۱۳۹۹، مطابق هفتم جون ۲۰۲۰، قلب رفیق شریفی، این انسان شریف، مبارز و آشنا با درد و رنج کارگران و فرودستان از تپیدن باز ماند.

ادامه در صفحه ۱۸

جهادی و جنگ آن‌ها برای کسب قدرت در کابل در جبهات غرب کشور حضوری فعال داشت، و همزمان با آن کار تئوریک و نظری نیز می‌کرد و با فعالان جنبش چپ در سایر مناطق و فعالانی که در پاکستان بودند، ارتباط داشت.



این درحالی بود که گروه‌های مجاهدین برای منافع شخصی و تطبیق هرچه بیشتر استراتژی کشورهای امپریالیستی در کابل خون انسان‌های این سرزمین را می‌ریختند و زیرساخت‌های اجتماعی را نابود می‌کردند. این جنگ در سراسر کشور گسترش پیدا کرده بود و از مردم افغانستان قربانی می‌گرفت. گروه‌های مجاهدین به فجیع‌ترین شکل حتا به جرم نداشتن ریش و لنگی/دستار، انسان‌ها را می‌کشتند و میلیون‌ها انسان از ستم آن‌ها آواره شدند. زنان، کودکان و خانواده‌های طبقات فرودست که توان فرار به کشورهای دیگر را نداشتند زیر شلاق و تیرباران مجاهدین و طالبان هر روز نابود می‌شدند.

پس از حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در امریکا که زمینه هجوم و صدور سرمایه را به افغانستان بیش‌تر مساعد کرد. نیروهای امریکا، سازمان ناتو و بیش از چهل کشور سرمایه‌داری به افغانستان سرازیر شدند. در این دوره مناسبات سرمایه‌داری و بازار آزاد از بالا در چهارچوب نظام دموکراسی، قانون اساسی، اسناد و میثاق‌های حقوقی و روی کار آمدن حکومت‌های موقت، انتقالی و ... تقویت شد. رفیق شریفی که در این زمان، در یکی از شرکت‌های مخابراتی به عنوان کارگر استخدام شده

نعمت الله فرزند عبدالشکور در سال ۱۳۳۲ خورشیدی در قریه انجیر ولسوالی چاه آب ولایت تخار در یک خانواده فقیر و زحمت‌کش به دنیا آمد و تحصیل خود را در لیسه رستاق به پایان رساند.

شریفی همین که پا به دوران جوانی گذاشت، استبداد طبقات حاکم را در وجود سلطنت فاسد و استبدادی ظاهر شاه، مناسبات ارباب-رعیتی زمین‌داران بزرگ، و در وجود اربابان منطقه با گوشت و استخوان خود، لمس و احساس کرد و علیه آن موضعی قاطع گرفت. سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ مردم افغانستان گرفتار قحطی و گرانی سختی شده بود، اقشار و طبقات محروم و فرودست جامعه از فرط تنگدستی، درمانده گی و گرسنه گی، کودکان شان را به‌خصوص کودکان دختر را می‌فروختند و یا در کوچ و پس‌کوچه‌ها را می‌کردند. در این زمان، شریفی و تنی چند از رفقاییش به جنبش چپ پیوست و اولین فعالیت خود را از لیسه رستاق آغاز کردند. آن‌ها به دفاع از مطالبات برحق مردم می‌پرداختند و در اعتراض به وضعیت موجود و حکومت شاه و عاملان ستم اجتماعی منطقه جلسات و تظاهراتی را راه‌اندازی می‌کردند.

بعد از فراغت از دوره لیسه تا کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷، با اشخاصی نزدیک به طاهر بدخشی در ارتباط بود. پس از آن که سازمان آن‌ها در کنار "حزب دموکراتیک خلق" قرار گرفت و به دفاع از اتحاد جماهیر شوروی پرداختند شریفی از این سازمان فاصله گرفت، و نقدهایی را پیرامون جامعه و جنبش‌های اجتماعی از موضع طبقات فرودست مطرح کرد. با بدتر شدن اوضاع عمومی در کشور، مانند کارگران دیگر جهت فروش نیروی کارش به ایران رفت و بعد از چند سال دوباره به افغانستان برگشت.

در این مرحله در غرب کشور به یکی از جبهات "چپ" پیوست و علیه حاکمیت آن زمان تفنگ مبارزه را به دست گرفت و تا پیش از آمدن احزاب

کشتزار خوانده شدن زنان در قرآن



نوشته صمیم آزاد

است که کسی ادعای پیامبری و هدایت بشر نماید، اما نسبت به نصف نفوس جامعه بشری چنین دیدگاه زشت داشته باشد.

محسن قرایتی در بخش «نکته‌ها» در «تفسیر نور» چنین می نویسد: "در این آیه، زنان به مزرعه و کشتزاری تشبیه شده اند که بذر مرد را در درون خود پرورش داده و پس از ۹ ماه، گل فرزند را به بوستان بشری تقدیم می کنند. همچنان که انسان، بدون کشت و مزرعه از بین می رود، جامعه بشری نیز بدون وجود زن نابود می گردد." (تفسیر نور، جزء ۲، فایل pdf، صفحه ۳۵۰)

آیت الله مکارم شیرازی نیز در «تفسیر نمونه» چنین می نویسد: "در این آیه اشاره زیبایی به هدف نهایی آمیزش جنسی کرده می فرماید: «همسران شما محل بذرافشانی شما هستند» (نَسَاؤُكُمْ حَرْثُ لَكُمْ)

«بنابراین هر زمان بخواهید می توانید با آنها آمیزش نمایید» (فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَتَى شَيْئًا). در اینجا زنان تشبیه به مزرعه شده اند، ...» (تفسیر نمونه، جلد ۱، ص ۲۰۳)

برخلاف دیدگاه محسن قرایتی و آیت الله مکارم شیرازی، زنان کشتزار مردان نیستند. کشتزار خوانده شدن زنان توسط محمد، توهین بزرگ به زنان است. زنان انسان اند، نه کشتزار. کشتزار مملوک، بی اراده و بی اختیار است، اما زنان مالک بدن شان اند. خود زنان باید تصمیم بگیرند که می خواهند با شوهران شان سکس (آمیزش) کنند یا نه. خود زنان باید تصمیم بگیرند که می خواهند باردار شوند یا نه. مردان حق ندارند که همسران شان را مجبور به سکس (آمیزش) و باردار شدن نمایند. اگر شوهران بخواهند خواسته‌های جنسی شان را بر زنان تحمیل نمایند، خواست و تصمیم یکجانبه شوهران، ستم بر زنان و خشونت علیه زنان است. وقتی محمد از قول خدایش زنان را کشتزار تعریف می کند، در واقع او زنان را مملوک مردان و بی اختیار تعریف می کند. این نگاه محمد به زن، نگاه مردان زن ستیز است. برای محمد و خدای موهومش زنان مانند کشتزار و مزرعه بوده که مردان باید با آنها سکس کنند و نطفه شان را در مزرعه/ کشتزارشان پاش بدهند تا آنها

نموده اند. حسن بصری گوید: یهود معتقد بودند که جماع با زنان در حال ایستاده زشت است خداوند با نزول این آیه مباح بودن آن را آشکار فرمود به شرط این که در فرج زنان باشد."

اکنون ببینیم که محمد از قول خدایش در آیه فوق چه گفته است و نقد خردمندان و انسانهای آزادیخواه و برابری طلب به این آیه چیست؟

۱- در آیه فوق محمد از قول خدایش زنان را به مثابه کشتزار مردان تعریف نموده و می گوید: "زنان شما کشتزار شما هستند، پس، از هر جا [و هر گونه] که خواهید به کشتزار خود [در] آید..." (فولادوند)

"زنان شما کشتزار شمایند، هر جا و هر گاه که بخواهید، به کشتزار خود در آید (و با آنان آمیزش نمایند)..." (محسن قرایتی)

می بینید که محمد از قول خدایش زنان را تشبیه به کشتزار نموده است. به عبارت دیگر، محمد زنان را در حد کشتزار مردان پایین آورده و آنها را محل بذرافشانی مردان تعریف کرده است. معنی این سخن این است که مردان صاحب بذر بوده و زنان مانند کشتزار و زمین اند. هر زمان و در هر جا که مردان بخواهند می توانند با آنها آمیزش نمایند و بذرشان را در کشتزارشان بیفشانند. مردان مالک زمین شان بوده و حق دارند که بذرشان (نطفه) را در هر جا و هر زمان به زمین شان پاش بدهند. از نگاه محمد زنان وسیله ارضای شهودت مردان و کارخانه تولید اولاد اند. از نگاه محمد زنان مانند بزها و گوسفندان بوده که برای تولید بره ها، بزغاله ها و تولید شیر نگهداری می شوند.

برای محمد لذت بردن دو طرف مهم نیست، بلکه برای او لذت بردن مردان و بذرافشانی شان مهم بوده است. از نظر محمد بدن زنان متعلق به خودشان نیست، بلکه بدن شان متعلق به شوهران شان است. به همین خاطر محمد به پیروانش حکم داده است که: هر وقتی که بخواهید و در هر جا که بخواهید، با خانم های تان آمیزش نمایید و از بدشان لذت ببرید. این نگاه محمد به زنان، نگاه مردان هوسباز و شهوتباز بوده است. واقعاً چقدر نفرت انگیز

اسلام گرایان و جریانات اسلامی ادعا می کنند که دین شان مدافع حقوق زنان بوده و در دین شان زنان حرمت و عزت دارند. اما وقتی به آیات قرآن تأمل کنید، درک می کنید که ادعای اسلام گرایان بی پایه و بوج است. یکی از آیات ضد زن، آیه ۲۲۳ سوره البقره است. در این آیه محمد از قول خدایش به زنان توهین شدید نموده است. از یک طرف او زنان را کشتزار مؤمنان خوانده است و از طرف دیگر، او به مردان مؤمن حکم داده است که: در هر جا، هر زمان و به هر شکلی (از هر طریقی) که بخواهید می توانید به کشتزارتان در آید (با آنها آمیزش نمایید). به آیه ذیل توجه فرمایید:

سوره البقره، آیه ۲۲۳: نَسَاؤُكُمْ حَرْثُ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لَأَنفُسِكُمْ ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مَلَاقُوهُ ۗ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ. ترجمه مهدی فولادوند: زنان شما کشتزار شما هستند. پس، از هر جا [و هر گونه] که خواهید به کشتزار خود [در] آید و برای شخص خودتان [در بهره مندی از آنها] پیشدستی کنید و از خدا پروا کنید و بدانید که او را دیدار خواهید کرد، و مؤمنان را [به این دیدار] مژده ده.

ترجمه محسن قرایتی: زنان شما کشتزار شمایند، هر جا و هر گاه که بخواهید، به کشتزار خود در آید (و با آنان آمیزش نمایید) و (در انجام کار نیک) برای خود، پیشی بگیرید و از خدا پروا کنید و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد، و به مؤمنان بشارت ده.

مفسران قرآن ادعا می کنند که این آیه در مدینه بر محمد نازل گردیده است. راجع به شأن نزول آیه فوق «دانشنامه اسلامی» چنین می نویسد: "شیخ طوسی «گویند: این آیه رد بر یهود است که معتقد بودند هر کس با زن خود در قبل و فرج او از پشت سر وطی بنماید، فرزندی که از او متولد می شود. احوال (لوچ) خواهد گردید و خداوند عقیده آنها را تکذیب نمود. چنان که ابن عباس و جابر روایت نموده اند و اصحاب ما نیز آن را ذکر

کشتزار خوانده شدن...

باردار شوند و اولاد به دنیا بیاورند تا نسل بشر از بین نروند. برای محمد فقط خواست جنسی مردان مهم بوده، نه خواست جنسی هردو طرف. تشبیه زنان به مزرعه، توهین بزرگ به زنان است.

۲- در آیه فوق محمد از قول خدایش به پیروانش دستور داده است که: "پس، از هر جا [و هر گونه] که خواهید به کشتزار خود [در] آید و برای شخص خودتان [در بهره مندی از آنها] پیشدستی کنید و از خدا پروا کنید و بدانید که او را دیدار خواهید کرد، و مؤمنان را [به این دیدار] مژده ده." (ترجمه مهدی فولادوند)

می بینید که در این آیه محمد از قول خدا به مردان حق داده است که از هر جا، در هر جا و هر وقتی که خواستند می توانند به کشتزارشان در آید و از وجودشان لذت ببرند. در این آیه اختیاردار مردان بوده و زنان بی اختیار و بی اراده اند. در این آیه، زنان وسیله هوسرانی، کامجویی و رفع نیاز جنسی مردان اند. در این آیه زنان مملوک و تابع خواستهای نفسانی مردان اند. در این آیه زنان دو بار توهین شده اند. در ابتدای آیه زنان به کشتزار مردان تشبیه شده اند. سپس گفته می شود که مردان حق دارند که هر وقت، هر جا و از هر طریقی که خواسته باشند، وارد کشتزارشان شوند. در این آیه خواست و میل زنان در روابط زناشویی اصلاً مطرح نیست. مردان هر وقت، در هر جا و به هر نحوی که بخواهند می توانند از خانم های شان لذت جویی بکنند.

به نظر من شوهران حق ندارند که از هر جا (فرج و مقعد)، در هر جا و هر وقتی که خواستند، با زنان شان آمیزش نمایند. زنان مالک بدن شان بوده و حق دارند که خودشان تصمیم بگیرند که با شوهران شان آمیزش می کنند یا نه. باید خودشان تصمیم گیرنده باشند که چه وقت، به چه شکل و در کجا می خواهند با پارتنر خود آمیزش نمایند. اما در آیه فوق، محمد از قول خدایش رسماً حکم تجاوز بر زنان را داده و گفته است که مردان می توانند از هر جا (فرج و مقعد)، به هر شکل، در هر جا و هر زمان که بخواهند با همسران شان سکس بکنند. تا موقعی که خود زنان تصمیم به آمیزش با شوهران شان نگیرند، آمیزش کردن شوهران با زنانشان، تجاوز شوهران بر زنان محسوب می شود. باید تجاوز بر زنان جرم محسوب

شده و متجاوز محاکمه و مجازات شود. این حکم محمد و خدای موهومش کاملاً زن ستیزانه، ظالمانه و توهین بزرگ به زنان است. مردان حق ندارند که بدون خواست، میل و تصمیم زنان با ایشان در هر جا، هر وقت، از هر جا و به هر طریقی که بخواهند آمیزش نمایند.

بازگذاشتن دست مردان که از هر جا، به هر شکل، در هر جا و هر وقتی که خواستند، می توانند به کشتزارشان درآیند، عمق بیش از زن ستیزانه دین اسلام را نشان می دهد. به نظر من، زن و مرد برابر اند. هردو باید آزادانه، آگاهانه، بامیل، اراده و اختیارشان تصمیم به ازدواج بگیرند و هردو طرف حق دارند که مشترکاً راجع به آمیزش، همبستر شدن، عشق ورزیدن و بچه دار شدن بدون زور و جبر تصمیم بگیرند. هیچ شوهری حق ندارد که بر همسرش تجاوز نماید. هیچ شوهری حق ندارد که از هر جا، در هر جا و هر وقتی که خواسته باشد، زنش را مجبور به آمیزش نماید. هیچ شوهری حق ندارد که زنش را مانند کشتزارش فکر و تعریف نماید. آمیزش زن و شوهر باید داوطلبانه و اختیاری باشد، نه جبری. در صورتی که شوهری با خانم اش به زور آمیزش نماید، باید مورد پیگرد قرار بگیرد و متجاوز محاکمه و مجازات شود.

در جوامعی که قوانین مترقی دارند، دادگاه ها تجاوز شوهران بر زنان را با جدیت پیگیری می کنند و قاضیان حق دارند که متجاوزان را مجازات نمایند. اما دین اسلام، دین خشونت و تجاوز بر زنان است.

نگاهی به زنده گی و...

رفیق شریفی در طول عمر و فعالیت پُر ثمر خود، با گروه ها و سازمان های مختلف چپی همکاری داشت و تلاش می کرد که فعالان جنبش کارگری و طبقه کارگر را از پراکنده گی، سکتاریسم، محفل گرایی و جزیره شدن ها، برهاند و تا آخرین روزهای عمرش این هدف را دنبال می کرد و در این راستا فعال بود و دیدگاه های خود را مطرح می کرد.

یاد رفیق شریفی گرامی، راه و

آرمانش پر رهرو باد!

در دفاع از حق زنده گی پناهجویان و

کارگران مهاجر افغانستان به پا میزیم

پرسی و کنترل اسناد پناهجویان داده شد و ورود آنها به اماکن عمومی رسماً ممنوع اعلام گردید.

سکوت شرم آور نهادهای بین المللی در قبال جنایاتی از این قبیل ریشه در منافع مشترک آنها دارد. تحمیل تروریست های طالب با باور هایی که مشروعیت شان را از عصر حجر می گیرند، بر مردم افغانستان با اشتراک مساعی آمریکا و متحدین ناتو نمونه بی از تلاش برای تأمین منافع مشترک نظام حاکم است. اما، ما خاموش نمی مانیم. ما می دانیم که تکه تکه کردن انسانها به دلایل احمقانه تعلق نژادی، تعلق جغرافیایی بخشی از توطئه این نظام است. توطئه بی که با به کار بردن آن می توانند انسانهایی را که سرنوشت مشترک دارند در برابر هم قرار داده و حاکمیت ننگین خود شان را استمرار بخشند.

ما با زدودن ارزش هایی که از تعلقات ملی، زبانی، جغرافیایی مشروعیت کسب می نمایند، می توانیم بر جنایاتی از این نوع که در ایران منجر به قتل پناهجویان کارگر و کولبران شده و در آمریکا گلوی جورج فلوید را تا لحظه مرگ می فشارد، پایان دهیم. ما قادر به انجام این کار هستیم چون نیروی بالقوه انجام را داریم.

پیشنهاد می کنیم که در اولین گام اقدام به پی ریزی و پایه گذاری نهادی نماییم که فرا ملیتی و فرا تشکیلاتی بوده و بتواند از حقوق و حرمت کارگران و پناهجویان دفاع و جنایاتی از این قبیل را افشا نموده و با استفاده از امکانات قانونی و محاکم بین المللی عاملان آن جنایات را به جهانیان معرفی نموده و به محکمه بکشاند.

مرگ بر جمهوری جنایت کار اسلامی ایران!

جمهوری اسلامی و دولت ارتجاعی افغانستان هر دو

عامل محرومیت و بی حقوقی کارگران اند!

جمهوری اسلامی مجری و عامل اصلی دامن زدن به

تبعیض و راسیسم علیه کارگران و مهاجران

افغانستانی است!

زنده باد همبسته گی کارگران!

آراء و نظرات فلاسفه و دانشمندان در باره دین

بخش پنجم



رحمانی پیکارجو

خدا بیشتر در پیوند باشد، زنده گانی اش ارجمند تر و پرارزش می شود و همین جاست که زنده گی انسان به غایت هدف و معنوی و روحانی اش نائل می آید. در این جا باید یاد آور شد که منظور فیثاغورس از "خدا" آن خدای واحد و شسته و روفته و پاک و منزهی که در ادیان ابراهیمی در نظر گرفته می شود نه، بلکه از تبار همان خدایان اولمپ نشین یونان باستان می باشد.

جی. بارنس مؤلف کتاب «فلاسفه پیش از سقراط» می نویسد: «به نظر فیثاغورس، مهم ترین تأثیری که ارتباط با خدا در زنده گی انسان دارد، این است که به زنده گی فردی و اجتماعی او نظم می دهد. وقتی فردی با خدا ارتباط برقرار می کند، می فهمد و علم پیدا می کند که چه باید انجام دهد و چه نباید انجام دهد. او قایل است که زنده گی اجتماعی انسان که همان قوانین و حقوق اجتماعی است، تنها در سایه پیوند با خدا معنا می یابد. به این معنا که انسان «خود قانون گذار» نیست، بلکه نیازمند به منبعی است تا این نظم و ترتیب از آن سرچشمه بگیرد و این منبع همانا خدا می باشد. (۲)

از آنچه گفته آمد می توان به این نتیجه رسید که به باور فیثاغورس تنها فلسفه است که پیوند آدمی را با خدا ممکن می سازد. حال باید دید که در منظومه فکری او چه گونه می توان از فلسفه به خدا رسید. برای فهمیدن این امر، باید به بررسی مسأله «نجات» یا «رستگاری» در دیدگاه فیثاغورس پرداخت.

۱-۶: رهایی و رستگاری در دیدگاه فیثاغورس

فیثاغورس در بررسی مسأله رهایی یا رستگاری فرض را بر این می گیرد که زنده گی کردن در دنیا ناگوار و ناخوشایند است و این که هیچ کس نمی تواند در این جهان زنده گی دلخواه و خوبی داشته باشد. او با تکیه بر نظریه «تناسخ» یا «برگشت های پیاپی به دنیا» که آترا از سرزمین عجائب و غرائب هندوستان به مثابه ره آورد سفر بیست ساله خویش برای یونانیان به ارمغان آورده بود به این باور است که روح فناپذیر و نامیرا بوده و در کالبد سایر انواع جانداران حلول می کند. لذا از دید وی هر موجود زنده یی

فیثاغورس در پهلوی این که کاشف و پایه گذار دانش ریاضیات و پدر علوم و تمدن اروپا به شمار می آید، یک متصوّف مُرتاض و یک قدیس صاحب شریعت و آیینی ویژه نیز بود که آثار و نشانه ها ورگه های دانش و تفکر و ابداعات وی نه تنها در فلاسفه و اندشمندان نسل بعد از خودش مانند سقراط و افلاطون و ارسطو بلکه تا همین امروزه جهان از آن زمان تا کنون بیشتر از دوهزار و پنجمصد سال را از سرگذرانده است در بسیاری از عرصه های علم و دانش بشر آشکارا دیده می شود.

آن ابر انسان اندیشمند از چنان هوش و نبوغ حیرت انگیزی برخوردار بود که در همان دوران حیاتش یونانیان وی را پسر آپولون خدای نور و روشنایی و نیز خدای موسیقی و هنر و یکی از مهمترین خدایان یونان بر شمرده و معجزات فراوانی را به وی نسبت دادند. و چنان که قبلاً نیز یاد آور شدیم خودش هم برای خود یک شخصیت نیمه خدایی قائل بود و گویا گفته است: «انسان ها هستند و خدایان، و موجوداتی مانند فیثاغورس».

به گفته ویل دورانت عرفان فیثاغورس با آن که از مصر و خاور نزدیک الهام گرفت، به راه مستقلی افتاد... او نفس را شامل سه جزء می داند، عاطفه شهود و عقل. می گوید قلب مرکز عاطفه است، و مراکز شهود و عقل در مغز. عاطفه و شهود از صفات مشترک انسان و حیوان است، ولی عقل اختصاص به انسان دارد و امری جاودان است. فیثاغورس می گوید که نفس انسان پس از مرگ او، در برزخ پاک می شود و به زمین باز می گردد و در جسمی جدید حلول می کند، و این جریان نامتناهی تناسخ قطع نمی شود، مگر با یک زنده گی کاملاً پرهیزکارانه.

ویل دورانت می افزاید چنان که می بینیم در فلسفه اخلاق فیثاغورس، روح بدبینی هندی با روح روشن بینی و خوش بینی افلاطون آمیخته است. هدف زنده گی در آیین فیثاغورس، این است که انسان، به نیروی فضیلت، از حلول در ابدان خلاصی یابد. فضیلت هماهنگی روح است در درون خود و با خدا. (۱)

پس می توان گفت که به باور فیثاغورس هدف نهایی زنده گی انسان پیوند یافتن با خداست و هر چه آدمی با

۱-۴: فیثاغورس طراح و بنیان گذار نظریه «مَثَل» افلاطون

فیثاغورس با پیش کشیدن این استدلال که معادله (۲ جمع ۲ مساوی ۴) در برگرنده حقیقت فلسفی یی هست که از طریق مشاهده نه بلکه از طریق تفکر محض به دست می آید و نوعی دانش دقیق است که با هیچ چیز مشاهده پذیری متناظر نبوده و مصداقیت اصل تحلیلی بودن ریاضی را نشان می دهد؛ به این نتیجه رسید که می توان با تفکر محض به حقایق قطعی و خرد پذیر دست یافت. و این طرز اندیشه ورزشی را «خرد گرایی فلسفی» نامید. و از آنجا که به باور وی حقایق ریاضی متکی بر تفکر محض بوده و نسبت به حقایقی که از راه مشاهده و آزمایش به دست می آید قطعی تر هست، و در عین حال چون ریاضیات عبارت است از آگاهی و دانستن چیزهایی تصویری و ذهنی که تنها در اندیشه ما بوده و در جهان خارج نیستند، لذا باید پذیرفت که جهان کاملاً فراحسی یی نیز وجود دارد که در برگرنده چیزهای «مثالی» و یا «نمونه یی» بوده و فارغ از تلوس و آلوده گی ها و کاستی های جهان مادی می باشد. و یگانه راه آشنایی با آن همانا تفکر محض بوده می تواند و بس، و معرفت و شناختی که از این راه حاصل می آید کاملاً یقینی و خرد پذیر است.

و چنان که می دانیم بعدها افلاطون این نظریه فیثاغورس را به عاریت گرفت و آنرا پایه و اساس افکار و اندیشه های فلسفی خویش قرار داد. که در هنگام بررسی اندیشه های افلاطون پیرامون آن به گونه یی گسترده تر سخن خواهیم گفت.

همچنان قابل یاد دهانی هست که همین نظرات فیثاغورس و افلاطون و افلوپین و سائر مؤیدین و شارحان افلاطون شالوده فکری به اصطلاح فلاسفه اسلامی رانیز تشکیل می دهد که بعدها در موردش صحبت هایی خواهیم داشت.

۱-۵: خدا در اندیشه فیثاغورس

آراء و نظرات فلاسفه

که می میرد روحش پس از طی کردن دوران معینی دوباره به دنیا آمده سالها زنده گی می کند و دوباره می میرد و این عمل بارها و بارها تکرار می شود. بنابراین هیچ چیز به طور مطلق جدید نیست؛ تمامی جانداران را باید خویشاوند یکدیگر به شمار آورد. فیثاغورس برای رهایی از این رفت و آمدهای ملال آور روح به دنبال راه رهایی می گردد، و رهایی و رستگاری از دید او به این معناست که ما تجسد مکرر پیدا نکنیم؛ زیرا مردن و برنگشتن ما، به معنای اتصال ما با خدا و باقی ماندن در حریم نعمت اوست. بنابراین اتصال به خدا مساوی است با عدم تجسد مجدد. در پرتو همین اعتقادات است که فیثاغورسیان یک رشته پرهیزهای دقیق از کشتن و خوردن گوشت حیوانات و هم چنین ممنوعیت هایی را جهت تزکیه روح برقرار کرده اند.

چند مثال مختصر زیر می تواند به خوبی بیان گر شیوه تفکر مذهبی فیثاغورسیان باشد: «از خوردن حیوانات اجتناب کنید، به خروس سفید دست نزنید، در آینه بی که کنار چراغی باشد، نگاه نکنید، آتش را با میله آهنی به هم نزنید، موقعی که ظرفی را از روی آتش برمی دارید، باید اثر و جای آن را روی خاکستر محو کنید، هنگام برخاستن از بستر، رواندازها را به هم بیچید و جای بدن تان را صاف کنید، پرستو نباید در سقف خانه شما آشیانه کند، اجازه ندهید که شادمانی زاید الوصف و مهارنشدنی بر شما غلبه کند و...» (۳)

فیثاغورس با این بیان، تزکیه نفس را امری واجب می دانست تا انسان در رجعت دوباره اش به جهان در عالم نباتی و حیوانی رسوخ نکند و بلکه لایق هم نشینی با خدا باشد. می گویند که وی درست به همین دلیل، برای حیوانات و گیاهان هم موعظه می نمود و برای آنان دعا می کرد. (۴)

در اخیر باید یاد آور شد که آموزه ها و نظریه پردازی های فیثاغورس در پهلوی آن که اثرها و نشانه های مفید و به درد بخوری در عرصه های گوناگون دانش و فن آوری و به ویژه هندسه و ریاضیات تا به امروز از خود به جا مانده است در عرصه الهیات و دین باوریه، ایجادگر دشواری ها و سردرگمی های ژرف

و گسترده یی نیز شده است که ذهن بشر را تا همین الان به خود مشغول و سرگردان داشته است و ما عندالموقع به آن اشاراتی خواهیم داشت.

پینوشت های مربوط به (۱-۵) و (۱-۶)

۱- تاریخ تمدن یونان باستان - نوشته ویل دورانت - ترجمه احمد آرام و دیگران - جلد دوم - ص (۲۳۰-۲۳۱)

۲- جی. بارنس، فلاسفه پیش از سقراط، ج ۱، لندن، انتشارات راتلج، ۱۹۷۹ - ص (۱۰۲-۱۰۳)

۳- متفکران یونانی - دکترت ثودور گمپرتس - ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی - جلد یکم - تهران - انتشارات حکمت - ۱۳۷۷ - ص (۱۲۰)

۴- تاریخ فلسفه غرب - مصطفی ملکیان - جلد یکم - قم - پژوهشکده حوزه و دانشگاه - ۱۳۷۵ - ص (۷۹)

فراخوان برای ایجاد نهاد

سیاست های نهاد های جهانی از جمله سازمان ملل و مامشات و بی مبالاتی آنها در قبال سرنوشت وخیم و برده وار کارگران و مهاجران افغان را نقد و بررسی نموده و هم چنین سیاست های سودجویانه حکومت افغانستان در هم کاری و زدوبند با حکومت جمهوری اسلامی ایران علیه کارگران و مهاجران افغان در آن کشور را افشا و به ضد خودش مبدل می نماید؛

در قبال جنایات لجام گسیخته جمهوری اسلامی نسبت به کارگران در مجامع و دادگاه های جهانی دادخواهی نموده و خواهان محکومیت و به کیفر رسیدن عاملان و مجریان این جنایات از جمله جنایات اخیر می شود؛

این نهاد که متشکل از فعالان کارگری، چپ و سوسیالیست

افغانستانی و ایرانی بوده و تلاش خواهد کرد تا زمینه اتحاد، هم دلی و همبسته گی با کارگران و مهاجران افغان در میان طبقه کارگر، و به ویژه فعالان کارگری، در ایران را فراهم آورد تا از این طریق سد دفاعی محکمی در برابر سیاست تعرض و توحش حکومت جمهوری اسلامی علیه کل طبقه کارگر و از آن میان کارگران افغانستانی ایجاد گردد؛

جهت گیری عمومی این نهاد که در جغرافیای مختلف فعالیت اش را سازمان می دهد، این است و باید باشد که زمینه و بستر لازم اتحاد، همبسته گی و سازمان یابی کارگران و مهاجران افغانستانی را با هم طبقه یی های شان در ایران و کشور های دیگر مساعد سازد تا طبقه کارگر به عنوان یک طبقه اجتماعی هم منفعت سوی تفکیک و تمایزات اتنیکی و ملی شان بتوانند در مصاف با بورژوازی و دولت های سرمایه داری علیه ستم و استثمار صاحبان سرمایه وارد عمل شوند؛

این نهاد وظیفه خود می داند که از حقوق کودکان و خانواده های کارگر و مهاجر افغان که شوربختانه اکثر کودکان آنها از سنین پایین در بازارهای کار ایران به برده گی مزدی اشتغال دارند، مورد آزار و استثمار واقع می شوند، و از شرایط رشد طبیعی و آموزش و تفریح محروم می گردند، دفاع نماید؛ و توجه نهادهای جهانی مدافع حقوق کودکان را به وضعیت اسف انگیز آنها جلب نموده و اقدامات لازم برای بهبود وضعیت زنده گی، آموزشی و بهداشتی ... آنها را سازمان دهد.

جمعی از فعالان کارگری

فراخوان برای ایجاد نهاد

در شهر یزد منکر شده و همراه با سران دولت پوشالی افغانستان نتایج آن را به بررسی هیأت دوجانبه حواله کرده است.

رژیم های حاکم بر افغانستان، از جمله دولت اشرف غنی - عبدالله و حامیان جهانی آنها نیز در این فجایع و جنایات شریک جرم جمهوری اسلامی اند. آنها چنان شرایط وخیم اقتصادی را برای کارگران و مردم فرودست و محروم ایجاد کرده اند که برای بسیاری چاره یی جز مهاجرت برای به دست آوردن کار و لقمه نانی باقی نمانده است. افزایش فاصله طبقاتی و گسترش بیکاری در بین کارگران آنها را ناچار به پذیرش ریسک مهاجرت به ایران و دیگر کشورها کرده است. رژیم سرمایه داری غنی - عبدالله با صدور نیروی کار به دیگر کشورها، در واقع کارگران افغانستان را به قتلگاه می فرستد و بدین لحاظ آنها نیز مسؤول و شریک این جنایات و قساوتها می باشند.

صاحبان سرمایه و رژیم سرمایه داری در ایران، چون همیشه، تلاش دارد بار تمامی بحرانهای اقتصادی و سیاسی جاری را بر دوش طبقه کارگر ایران بگذارد و هزینه سنگین بحران و نیز تحریمهای اقتصادی فزاینده را از سفره خالی طبقه کارگر بپردازد. در این میان، کارگران و مهاجران افغان - که ضعیفترین و تحت ستمترین بخش طبقه کارگر در ایران هستند - با سببیت بیشتری مورد تعرض و توحش قرار می گیرند. افزون بر این، حکومت جمهوری اسلامی بار گزاف نفوذ در افغانستان، و رقابت سیاسی با دیگر حکومتهای سرمایه داری به منظور بسط و گسترش نفوذ در سایر کشورهای منطقه را بر گرده ضعیف کارگران و مهاجران افغان قرار می دهد و از آنها به مثابه اهرم فشار و ابزاری برای اعمال زور، کنترل و پیشبرد مقاصد سیاسی و جیو-پولیتیک خود در مناسبات دیپلماتیک و سیاسی با حکومت دست نشانده افغانستان، و در رقابت با سایر حکومتهای سرمایه داری در منطقه، استفاده می کند.

بیش از چهار دهه حضور کارگران و مهاجران افغان در ایران، نه تنها باعث رونق اقتصاد سرمایه داری شده،

بلکه حربه یی در دست سرمایه داری برای فشار بیش تر به موقعیت کار و سطح معیشت طبقه کارگر هم بوده است. فقر و اضطراب کارگران و مهاجران افغان که آنها را - در شرایط حاکمیت سرمایه داری هار و وحشی حکومت جمهوری اسلامی و فقدان وجود همبستگی طبقاتی کارگران - مجبور به پذیرش کارهای سخت و طاقت فرسا با دستمزدهای نازل نموده است، به نوبه خود هم به کاهش دستمزد و تنزل معیشت طبقه کارگر منجر گشته، و هم به انفکاک و نفاق در صفوف کارگران دامن زده و مانعی بر سر راه همبستگی و مبارزه متحد طبقه کارگر علیه ستم و استثمار سرمایه داری ایجاد کرده است. کم نیستند کارگرانی، که تحت تاثیر تبلیغات بورژوا - ناسیونالیستی و ایدئولوژی طبقه حاکم به چشم تحقیر و دشمنی به هم طبقه یی های خود می نگرند و به جای دفاع از حقوق انسانی آنها، موقعیت فرودست و برده گی تحمیل شده بر آنان را به نظاره نشسته و سرکوب و تحقیر و اخراج شان را با سکوتی تایید آمیز بدرقه می نمایند. این سیکل بسته، این شوربختی غیر قابل تصور، سرنوشت کارگران و مهاجران افغان در ایران را آشکار می کند؛ سرنوشتی که، در حال حاضر، می رود تا با کشتارهای فجیع و آشکار آنها فرجام یابد.

برای پایان دادن به این بربریت ها و قساوت ها و بی حرمتی ها در برابر کارگران و مهاجران افغانستانی در ایران و کشورهای دیگر باید متحد شد و کارزار گسترده و عظیمی را به ویژه علیه تعرض و توحش حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی به راه انداخت و به نهادی سرو سامان داد که آن نهاد بتواند به طور مستمر، سراسری و مؤثر حقوق، مطالبات و خواستهای کارگران را در مجامع کارگری و نهادهای بین المللی مطرح و نماینده گی نماید.

در این مدت در بیشتر کشورهای جهان و شهرهای افغانستان تجمعات اعتراضی در اعتراض به جنایات اخیر رژیم جمهوری اسلامی ایران بر پا شد که حرکت به جا و معقولی بود. اما چیزی که در بخش اعظم این حرکت های اعتراضی برجسته به نظر می رسید نوعی از تخاصم و تقابل ناسیونالیستی بود که به هیچ صورت به نفع طبقه کارگر و تقویت موضع و همبستگی طبقاتی آن نبوده و نیست؛ ما همه فعالان کارگری، چپ و سوسیالیست و همه انسان های انسان دوست و آزادی خواه را فرا می خوانیم تا در این کارزار سهم ارزنده و فعال داشته باشند تا باشد که نهاد دفاع از حقوق بدیهی و بی قید و شرط هم طبقه یی های مان،

کارگران و مهاجران افغان، بنیان گذاشته شود. ما عمیقاً بر این اعتقادیم، که جز با حمایت صمیمی و تا به آخر از این بخش طبقه کارگر در ایران، نمی توان امیدوار بود که اتحاد طبقه کارگر تامین و مبارزه آن علیه ستم و استثمار سرمایه داری به دستاوردهای قابل توجه و برگشتناپذیر منجر گردد. کارگران و فرودستان روزهایی سخت و پرمخاطره یی در پیش دارند و جز با اتحاد و همبستگی طبقاتی نمی توانند در برابر تعرض و توحش فزاینده سرمایه داری بایستند.

این نهاد و کارزار فعالیت های زیرین را در دستور کار خویش قرار می دهد:

- ✓ از طریق جمع آوری اطلاعات، اسناد و مدارک سیاست های ضد انسانی، تعرض و توحش در قبال کارگران و مهاجران افغانستانی را در سطح جهانی افشا نموده و از سازمان های کارگری و افکار عمومی آزادی خواه و انسان دوست می طلبد تا در دفاع از حق و حرمت این کارگران و مهاجران، جوانب ذریبط را تحت فشار و بازپرس قرار دهند؛

ادامه در صفحه ۲۰

**امر رهایی و آزادی بدون
سازمانیابی، تشکل پذیری
طبقه کارگر و ایجاد حزب
سوسیالیستی کارگری میسر
نیست. به پیش در راه ایجاد
یک چنین گردانی!**



Workers Socialism

Workers Socialist Organization of Afghanistan

A political and analytical journal

Issue 58

July 2020

فراخوان برای ایجاد نهاد همبسته‌گی در دفاع از حرمت و حقوق کارگران و مهاجران افغان

فشارهای اقتصادی و سرکوب‌های سیاسی حکومت سرمایه‌داری جمهوری اسلامی جانشان به لب رسیده است، اما بر کارگران متولد افغانستان که همواره شاق‌ترین و طاقت فرساترین کارها را با پایین‌ترین دست‌مزدها انجام می‌دهند و به طور مضاعفی مورد استثمار و بهره‌کشی و ستم قرار می‌گیرند؛ آشکارا آپارتاید سیاسی و اجتماعی روا داشته می‌شود. نمونه‌هایی از این آپارتاید رسمیت یافته را در شکل نداشتن حق سفر، محرومیت از تحصیل، بهداشت و درمان و بیمه‌های اجتماعی و... می‌توان مشاهده کرد. اما این نمونه‌ها گوشه کوچکی از توحش و جنایات حکومت اسلامی سرمایه در قبال جمعیت چند میلیونی کارگران و مهاجران افغان در ایران است. چنانکه امسال در روز جهانی کارگر بیش از پنجاه نفر از کارگران افغانستانی که برای فروش نیروی کار خویش راهی ایران بودند، در منطقه مرزی دره ذوالفقار توسط عوامل جمهوری اسلامی دستگیر و پس از تحقیر، شکنجه و رفتار غیرانسانی بیش از بیست نفر از آنها به رودخانه هری رود انداخته شدند که تعدادی از آنها کشته و اجساد برخی از ایشان تا هنوز به دست نیامده است. جمهوری اسلامی طبق معمول جنایت و انسان ستیزی خود را چه در این مورد و چه در به آتش کشیده شدن و زنده زنده سوختن کارگران مهاجر افغان ادامه در صفحه ۲۱

داشتند و در کنار این که از حداقل امکانات رفاهی و بیمه و بهداشت محروم بودند مورد بی‌حرمتی و رفتار تبعیض آمیز کارفرمایان و نظام حاکم قرار داشتند. امواج گسترده و میلیونی مهاجرت افغان‌ها به کشورهای منطقه و فرمانطقه پس از کودتای ثور و در پی آن هجوم ارتش شوروی به افغانستان، غلبه و سلطه یافتن احزاب و جریان‌های مسلح اسلامی بر جنبش مقاومت مردم علیه رژیم کودتا و دخالت آشکار قدرت‌های امپریالیستی دیگر در امور این کشور به طور فزاینده‌یی افزایش یافت. چندین میلیون مهاجر افغان طی بیشتر از چهل سال تحت شرایط نابسامان اقتصادی، به دلیل جنگ و بربریت نیروهای درگیر از یک سو و فقر و فلاکت فزاینده و کشتار و ناامنی از سوی دیگر ناگزیر از ترک کاشانه و دیارشان گردیده و دست به مهاجرت زده‌اند. در ایران که پس از پاکستان بیش‌ترین تعداد کارگران و مهاجران افغان را در خود جای داده است سالیان سال است که بخش وسیعی از این کارگران و خانواده‌هایشان که سهم انکارناپذیری در پروسه انباشت سرمایه در این کشور داشته است، به سیاق گذشته در بی‌حقوقی مطلق به سر برده، وحشیانه استثمار شده و مورد انواع تحقیر و رفتارهای تبعیض آمیز و ضدانسانی قرار گرفته است. واقعیت مسلم این است که آحاد طبقه کارگر در ایران که "خودی" و ایرانی شمرده می‌شوند نیز در فقر مطلق و شرایط معیشتی دشواری به سر برده و در کنار آن زیر بار

ستم، استثمار و قساوت لجام گسیخته نسبت به کارگران و مهاجران افغانستانی در ایران، پاکستان، ترکیه و کشورهای دیگر تاریخی به قدمت تاریخ رشد و فربه شدن مناسبات سرمایه‌داری در این کشورها دارد. در دهه پنجاه خورشیدی رژیم سرمایه‌داری در هیأت سلطنت پهلوی و بعد از آن تا همین امروز جمهوری اسلامی سرمایه، شرایط کار طاقت فرسا و زنده‌گی سختی را برای این بخش از طبقه کارگر که بخش جدایی ناپذیری از طبقه کارگر ایران می‌باشد، تحمیل نموده است. دولت بورژوازی افغانستان به رهبری محمد داوود به دلیل ضعف و بحران اقتصادی قادر به جذب نیروی کار و تأمین معیشت نیروی عظیمی از ارتش ذخیره کار نبود و بر همین اساس، همانند امروز، زمینه مهاجرت گسترده نیروی کار را در تبابی با دولت وقت ایران مساعد ساخت؛ مهاجرت کارگران فصلی از افغانستان به ایران در دوره حکومت پهلوی و در پی اعمال اصلاحات ارضی و هم‌زمان با گسترش سرمایه‌داری در ایران آغاز گردید. هزاران کارگر افغان، هم‌زمان با رونق اقتصادی سال‌های اول دهه پنجاه، و نیاز صاحبان سرمایه به نیروی کار ارزان، انباشت سرمایه و کسب سودهای کلان وارد بازار کار ایران شدند. در آن سال‌ها نیز کارگران افغانستانی در سخت‌ترین شرایط با نازل‌ترین دست‌مزدها به سنگین‌ترین و شاق‌ترین کارها اشتغال